گامی بسوی بیداری اسلامی

مؤلف ابوالحسن ندوی

مترجم و ناشر
مسعود قادر مرزی

گامی بسوی بیداری اسلامی

مؤلف ابوالحسن ندوی

مترجم و ناشر مسعود قادرمرزی

نام کتاب : گامی بسوی بیداری اسلامی ترجمهٔ رِدَّةٌ وَلَاأَبَا بَکْرٍ

مؤلف : ابولحسن ندوی

مترجم و ناشر : مسعود قادرمرزی

لیتوگرافی : تندیس

چاپ : مروی

نوبت چاپ : اول

تاریخ چاپ : ۱۳۶۹

تیراژ : ۳۰۰۰ نسخه

فهرست موضوعهای کتاب

۳۳ــ خود را بزرگ دانستن و عظمت برای خود قرار دادن.

۳۴ــ دو مثال از تاریخ قدیم و تاریخ جدید.

۳۵ــ رده و الحاد همیشه کارش نفی و نابودی است، و بر پایه مبارزه وجنگ با دین قبلی قرار دارد.

۳۶ــ موجی سرکش و حمله‌آور از ارتداد فکری و عقیدتی در برخی از سرزمینهای اسلامی و عربی

۳۷ــ روسا چگونه توانستند که حرکت رده و جنبش علیه اسلام را انجام دهند.

۳۸ــ محاربه رهبران این جنبش با اسلام نتیجهٔ حتمی فرهنگ و تربیت آنها است.

۳۹ــ چرا کشورهای عربی گرفتار این محنت تلخ شدند.

۴۰ــ تمرکز دادن روسای بیگانه، همّ خود را در ضعیف نمودن مرکز روحی و رهبری جهان اسلام، و اسباب وسائل این ضعف

۴۱ــ نیازمندی واحتیاج به پی‌ریزی نظام تربیتی در قالب تازه‌ای، و انتقال مرکز یادگیری از غرب به شرق

۴۲ــ آگاه ساختن ملتهای اسلامی و توده‌ها به گونه‌ای که گمراه نشوند و فریب نخورند.

۴۳ــ تاثیر عزم راسخ صادق و کوشش پیوسته در دگرگون کردن اوضاع و دفع خطرها.

۴۴ــ دو مثال در تاریخ، دو مرتبه

۴۵ــ برای اصلاح و مبارزه یک روش نیست اما اعتماد بر صداقت و عزم است

۴۶ـ امانت و پیمان

بسم الله الرحمن الرحيم

افضل‌الجهاد کلمة حقٍّ عند سلطان جائر. یعنی بزرگترین جهاد گفتن کلمه حق است نزد حاکم جور پیشه.

مولف در این کتاب دست روی افرادی گذاشته است که بر کرسی‌ریاست و حکومت ملت‌مسلمانان نشسته‌اند و سیاست و اداره‌ٔ امور کشور را برخلاف قانون اسلام انجام می‌دهند زیرا یا غرب ازاو تعهد گرفته یا در دانشگاههای غربی تحصیل کرده‌اند فرهنگ غرب در آنها نفوذ کرده و تحت تاثیر افکار غربی قرار گرفته‌اند، آنهم نه از نظر علم و صنعت، بلکه از نظر فساد اخلاقی و عیاشی و مخالفت با اسلام و نص قرآن کریم چنانچه شرح آن را در این کتاب میخوانی وهمیشه‌اغلب دولتمردان این حکومتها افرادی غرب زده و بی‌علاقه به دین اسلام یا استثمارگر یا اسراف کننده و غرق درلذات دنیا و ارضای شهوتها و فئودال و ستمگر بوده‌اند. ضرب‌المثل مشهور (کدخدا را بگیر و ده را بچاپ درباره‌ٔ آنها صادق است با غرب میساختندواز اسلام غافل میشدند) مجسمه خود را می‌ساختند گویی تا دنیا باقی است حکومت

می‌کنند، اصلا" به خیالشان نیامده است بالاخره پس از ده یـــا پنجاه سال یـــا صد سال دیگـــر این مجسمه‌ها سرازیر می‌شوند و باعث پریشانی خویشاوندان و وابستگانشان می‌گردد (آشکارترین دلیل غرور و خودکامگی برای هر کس که سهمی از فهم و شعور را دارد) و همین سبب شده است که به کاخهای مجلل و تفریحگاههای خود و وابستگانشان بپردازند، و ملت را فراموش کنند و بر علیه فرهنگ اسلامی و دین و شریعت و ملت بکوشند. و به زور حجاب را بر سر خانمها برمیدارند و کلاه بر سرشان می‌گذارند تاریخ اسلام را عوض می‌کنند و تعلیمات دینی را بی‌ارزش می‌نمایند و دستـــور برداشتن کلمات عربی و تبدیل نمودن حروف آن به حروف لاتین و خوار داشتن رجال دین را می‌دهند که همه برای تضعیف دین‌و مخالفت با قانون الله است از طرف دیگر برای عوام فریبی خود را ظِلّ‌الله و سایهٔ خدا لقب می‌دهند، این تضاد و نفاق را ببین!

و بعضی از حکومتهای دیگر اسلامی به ظاهر با اسلام مخالف نیستند و بلندگوها و رادیو و تلویزیون و خطباء را به تبلیغات دینی و بیان حقائق قرآن و حدیث از نظر عدالت اجتماعی و اقتصاد اسلام و امانت و صداقت و شکیبایی و بیان سعادتی که اسلام تضمین کرده است، مامور می‌نمایند و مدعی اجرای قوانین اسلامند اما عملا" شیفته دنیا و مغلوب نفس امّـاره گشته‌اند خودبه‌عیاشی درکشورهای اروپایی می‌پردازندو بوسیله بی‌عدالتیهای اجتماعی فوق‌العاده زشت‌و نابرابریهای اجرای قوانین و وعده‌های پی‌درپی دروغین و توجیه شرابخانه و غیره، تابلوی ننگین و وحشت‌آور را به نـــام

اسلام به مردم عرضه می‌دارند که جوانان و مردم را به گونه‌ای از دین بدبین می‌کنند ، اگر خود نمانند مشکل است حکومتی اسلامی جای آنها را بگیرد مگر اینکه آنهایی که به علوم قرآن و حدیث آگاهند از روحانیون و معلمین و اساتید با ایمان دانشگاهها و دبیرستانها ، خالصانه ولِلّه افکار مردم را هدایت نمایند و روشن سازند که قوانین و روش اسلام با این بی‌عدالتیها و دروغ و دزدی ، موافق نیست ، و با علم و صنعت و اختراع مخالف نیست ، بلکه به گواهی تاریخ ، اسلام مدت بسیار طولانی تواناترین حکومت و سرچشمهٔ عدالت و صداقت و علم و صنعت و اختراع ، بوده است ، اما مدت طولانی است که ملت مسلمان به سبب حکومتهای خائن در خواب غفلت فرو رفته و دیگران بیدارند ، می‌خواهند زبان و فرهنگ و اخلاق اسلامی و دین را ، از ما بگیرند ، این است مولف به جوانان مسلمان آزاد اندیشه و روشنفکرانی که درونشان از استثمارگران خارجی و داخلی ، جریحه‌دار است و از ناعدالتیهای اجتماعی و نابرابریهای اجرای قوانین حکومتها ، تنفر و انزجار دارند ، خلاصه به تمام مسلمانانیکه وجدان آگاه دارند و به هر انسانی که این کتاب را می‌خواند ، توصیه می‌کند که فرهنگ اسلامی و زبان قرآن و حدیث را بیاموزند ، و دیگران را آگاه سازند ، و با منش و شخصیت و اخلاق اسلامی ، برای پیشرفت علم و صنعت و اختراع ، و اجرای عدالت و صداقت بکوشند و با وحدت کلمه و احترام متقابل و عمل خالصانه ، حکومتها را بیدار و وادار به اجرای احکام اسلام نمایند در غیر اینصورت ، پیامد حکومتهای اسلامی بدتر از پیامد حکومتهائی است که مخالف اسلامند زیرا قطعاً" مسلمانان علاقه‌مند باسلام ، تخت آنها را واژگون می‌کنند ، و طبعاً" حکومتی موافق

اسلام جای آن را می‌گیرد ، اما مخالف حکومتهائی که مردم را باسلام بدبین میکنند مشکل است حکومت اسلامی را تشکیل دهند پس بر تمام ملت واجب قطعی است که به همدگر خیانت نکنند تا کیفر و عقوبت آن را نچشند .

ضمنا" کتابی را که ترجمه کرده‌ام شماره ششم از سلسله کتابهای مولف است بعنوان "نحو وعی اسلامی" یعنی بسوی بیداری اسلامی ، پس نام آن راگامی بسوی بیداری اسلامی گذاشته‌ام ، امید است به لطف خداوند وسیلهٔ بیداری مسلمانان گردد ، والسلام علی من اتبع الحق والهدی .

مترجم روحانی و دبیر دبیرستانهای سنندج

مسعود قادر مرزی ۱۳۶۹

تاریخ اسلام شاهد چندین حادثه‌ارتداد و الحاد بوده است. آشکارترین و پر ماجراترین آنها ردّه[1] قبائل عرب است ، که پس از وفات حضرت رسول اکرم (ص) رخ داده است ، که ابوبکر صدیق (ر ض) با ایمان و عزم راسخی که در تاریخ مانند ندارد آن شورش بزرگ و نابهنگام را در نطفه‌اش خفه کرد .

مورد دیگر حرکت و غوغای نصرانی شدن مسلمانان اسپانیا ،که بر اثر بیرون کردن و کوچاندن آنان از خانه و کاشانه‌شان روی داد .

ردّه‌ای دیگر که در برخی از سرزمینهائی که دولت‌های غربی مسیحی بر آن غالب شده بودند ؛ ظاهرگشت وکشیشان و خبرنگاران و مطبوعات در

۱ــ رده درلغت بمعنی برگشت از دین والحاد و انکار ضروریات دین است ــ م

در آن دست‌اندازی‌و فعالیت داشتند. [۲] و باید اشاره‌کرد که بعضی از ردّه‌ها، قضیّه‌های انحرافی نادری است. از قبیل مرتد شدن برخی از سست خردان و مسلمانان ضعیف النفس که از دین اسلام بریده و دست به گردن آئین براهمه و آریه در هند شدند.

اما بطور قطع اینها حادثه‌های نادر وکمیابی‌بودماند، و درواقع تاریخ اسلام رده عمومی و فراگیری را نشان نمیدهد، به جز اسپانیای بدبخت، اگر نام بردن آن به رده صحیح باشد، چنانچه تاریخ نویسان ادیان به آن اعتراف کردماند.

همه این حوادث به دو علامت مشخص می‌شود:

اول بسختی مورد خشم مسلمانان قرار گرفتن، و دوم جدا شدن آنها از جامعه اسلامی.

توضیح اینکه هر کس از دین برمیگشت و مرتدّ می‌شد، آماج قهرشدید مسلمانان قرارمیگرفت و ازجامعهٔ اسلامی‌که درآن بطورطبیعی زندگی میکرد،

۲ــ در قرن حاضر، این نوع ردّه بشدت فعال بوده و مسلمانان را در جهت عقاید تبلیغی خود منحرف و مخصوصا" نسل جوان را به الحاد و بی دینی هدایت مینمایندــ م

طرد می‌گشت و بین او و خویشاوندا نیکه پیوند عاطفی داشتند؛ جدائی و قطع ارتباط ایجاد میگردید و نیز میان او و بستگان دورش جدائی عمیقی بوجود می‌آمد. بدین ترتیب رده معنی منتقل شدن از جامعه‌ای به جامعهٔ دیگر و از زندگیی به زندگی دیگرپیدا میگردو خانواده از اودوری می‌جستند و ترکش میثمودند و دورش میانداختند.

علاوه بر این در بین شخص مرتد و دیگران مصاهره و ازدواج و حتی دوستی و توارثی وجود نداشت.

جریان ردّه روح مبارزه و پایداری را در مسلمانان زنده میکرد، و نیز توان مقایسه بین آئین‌ها و رودرروئی با آنهاودفاع از اسلام را برمیانگیخت و هرسرزمینی ازمناطق‌اسلامی‌که‌حوادث رده درآن ظاهرمی‌گشت؛دانشمندان مسلمان و مبلغین و دعوت کنندگان به اسلام و نویسندگان، در ردِّ آن و جستجوی علل‌و اسباب وآگاهی به آن، حماسه می‌آفریدند، و فوائد و مزایای اسلام را بیان و به مردم می‌آموختند، و موجی تند و عظیم از خشم و زشت داشتن و اضطراب، جامعه اسلامی را نگران و خشمگین می‌نمود.

این حوادث انگیزه تحرک و قیام بعضی از مسلمانان و از طرفی‌داعیه تحیّر و درماندگی و بازنشستگی دیگرمسلمانان میشد. و حدیث فراگیر وشغل همیشگی عوام میگشت. چه جای خواص وآنهائیکه غیرت دینی داشتند؛این نشانه‌ها و علایم حوادثِ ردّه بود، هرچند نادر و کمترواقع میشد و اثری بر زندگی اجتماعی نمیگذاشت.

اما جهان اسلام درقرون اخیر ردّه‌ای را آزموده‌که سرتاسرجهان اسلام را دربر گرفته و پایمال کرده است. و نیز تمام حرکت‌ها و جریانهای سخت و فراگیر و ریشه‌دار و نیرومند رده‌هائی را که قبلا بوده، جبرا " در خود جای داده و بر آن چیره گشته است. امروزه هیچ سرزمینی از آن خالی نیست و کمتر خانواده‌ای از خانواده‌های مسلمان است که رده در آن نباشد. و آن رده‌ای است‌که بر اثرجنگ و پیکار غرب با شرق اسلامی روی داده ،آن پیکار سیاسی و فرهنگی، و این بزرگترین رده‌ایست که در جهان و تاریخ اسلام از زمان پیامبر (ص) تا امروز بوجود آمد و ظاهر گشته است.

منظور از رده در عرف اسلام ودراصطلاح شریعت اسلامی چیست ؟رده یعنی تبدیل دینی به دین دیگر، و عقیده‌ای به عقیده دیگر و انکار آنچه پیغمبر (ص) آورده و به تواتر به ما رسیده است و بالبداهه و ضروری ثابت شده از دین اسلام است.

مرتدّ چه کاری انجام میدهد ؟ پیغمبری حضرت محمد (ص)را انکار می‌نماید و از اسلام به آئین مسیحیت یا یهودیت و یا برهمائی‌تغییر عقیده میدهد. یا بطور کلی مخالف دین و حکومت الله بر جهان است. و پیغامبران و وحی و معاد را انکار میکند. این مفهومی است که جهان قدیم یا جامعه پیشین‌از مفهوم رده شناخته‌اند.

هر کس از دین برمیگشت اگر نصرانی میشد به کلیسا رفته و پناهنده

هیکل میشد . (جای مخصوص درکلیسا)یا داخل عبادتگاه بت‌هاشده و دست به گردن برهمائي و مانند آن میشد ، پس همه او را می‌شناختند و در میان مردم ظاهر و مشخص گشته و انگشت‌نمای مردم میشد .

مسلمانان امید وآرزو را از او قطع می‌نمودند ، و ارتداد او در اغلب حالات ، رازی نهانی و سری پنهانی نمیشد .

فلسفه‌ای که اروپا آنرابسوی شرق آورد

اروپا فلسفه‌هائي را به‌مشرق زمین ارمغان داده که اساس آن بر انکار پایه‌های دین و انکار نیروی تصرّف کننده این جهان قرار داشت ،آن نیروی آگاهی که این عالم را از عدم به وجود آورده و بدست اوست زمام هستی . (خلق و امر) و همچنین اساس آن بر انکار عالم غیب و وحی و پیامبری .

انکار شریعت‌های آسمانی و ارزشهای معنوی و روحی و اخلاقی قرار داشت .

برخی ازآن فلسفه‌ها درباره حیات‌وزیست وتطور و ارتقاء بحث میکند .

برخی به اخلاق و سیاست مربوط است ، این فلسفه‌ها هر چند دارای رنگها و هدفها و موضوعهای گوناگون و مختلف‌اند ؛ قطعا "تمام آنها درباره نظریه مادی محض نسبت به انسان و هستی و از جهت استدلال مادی بر پدیده‌ها و روابط و کاربرد آن دو، به هم می‌رسند .

انسان و هستی را به عنوان پدیده‌های مادی توجیه می‌نمایند و بس.

این فلسفه‌ها با جامعهٔ مترقی اسلامی شروع به جنگ و پیکار نمود و بسختی در رگ و ریشه اسلام نفوذ کرد.

بصورت بزرگترین آئینی درآمد که پس از اسلام در تاریخ ظاهر گشته است. بزرگترین آنهاست از جهت فراگیری و عمیق‌ترین از جهت ریشمداری و نیرومندترین از جهت غلبه بر خردها و دلها، شکوفاترین‌کشورهای اسلامی و زبدمترین آنها از جهت خرد و فرهنگ به آن روی آورده، و آنرا مانند آب بر سرکشید و هضم نمود، وتسلیم‌آن شد. چنانچه مسلمان به اسلام‌و مسیحی به مسیحیت به تمام معنی تسلیم می‌شود.

پس در راه آن خود را به کشتن میدهد و شعارش را مقدس میدارد و پیشوا و مبلغینش را بزرگ می‌شمارد، به ادبیات وموءلفاتش دعوت مینمایدو هر دین و نظام و فرهنگی مخالف و معارضش باشد خوار و بی‌ارزش میداند، و دوست است با هر کسی که به آن گرویده است، افراد آن یک ملت، یک خانواده و یک ارتش‌اند.

دیانت بی‌دینی

این دیانت چیست؟ ــ اگر چه صاحبان آن نفرت دارند از اینکه به دیانت نامیده شود. ــ اما انکارخالق هستی‌است، که دانا وآگاه است و انکار

دوزخ وآتش و ثواب و پاداش وکیفر و انکار پیغمبری و رسالت و انکارشریعت آسمانی و حدود شرعی و انکار اینکه رسول اعظم (ص)کسی است که خداوند پیروی و اطاعت او را بر تمام خلق واجب کرده و راه راست و هدایت و خوشبختی را در پیروی او منحصر نموده،و انکار اینکه اسلام آخرین رسالت ابدی است که متکفل تمام خوشبختی و سعادت دنیوی و اخروی،و مشتمل بر برترین نمونه نظام و قانون زندگی است ، وآن دینی است که خداوند غیر آن را قبول نمیکند و عالم را خوشبخت نمیکند جز آن ، یا انکار اینکه دنیا برای انسان آفریده شده و یا خدا انسان را آفریده است .

این دیانت[1] طبقه فرهنگی است که دارای رتبه‌ها و درجات ممتازند و سرنوشت و زمام حیات و زندگی مردم مسلمان اکثر کشورهای اسلامی در دست آنها است .اگر چه افراد آن طبقه در ایمان و فداکاری برای آن مکتب برابر نیستند ،و شکی نیست در میان آنان‌کسانی نیز هستند؛ مومن به خدا و متدین به دین اسلام ، ولیکن بیشتر مع‌الاسف علامت و نشانه این طبقه همان دیانت و عقیده مادی است و با فلسفه حیات‌غرب‌که بر الحاد و انکار قرار دارد برابر است .

همانا و براستی این رده است ،پس بازمی‌گویم‌که: سرتاسرجهان اسلام

۱ــ منظور نوبسنده ازکلمه دیانت ، عقیده و ایدئولوژی ماده‌گرائی این طبقه است ــ م

را فراگرفته و زیرپاگذاشته است و مبارزه و پیکارخود را با خانواده و خانه‌ها و دانشکده‌ها و دانشگاهها و دبیرستانها و مؤسسات شروع کرده است . پس خانواده‌ای فرهنگی نیست (که دراثر خواندن فلسفه‌های غربی و مادیگری ــ جز کسیکه در پناه پروردگار است ــ مگر در آن خانواده کسی هست که به آن مکتب معتقد است و یا دوستش دارد یا بزرگش میدارد ، و هرگاه با او وارد صحبت و بحث می‌شوی و یا با او در خلوت و تنهائی بحث کرده و رد پای فکر او را میگیری ؛ متوجه می‌شویدکه به خدا ایمان ندارد ،یا به آخرت ایمان ندارد ، یا به پیامبری حضرت محمد (ص) ایمان ندارد ، و یا به قرآن کتاب اعجازآور همیشگی و دستور زندگی ، ایمان ندارد . و برترین این افراد کسی است که میگوید او درباره این مسائل نمی‌اندیشد و خیلی به آن اهمیت نمیدهد .

براستی آن رده و الحاد است ولیکن مسلمین را متوجه خود نساخته است ، و خاطر آنها را به خود مشغول نکرده است ، زیرا این مرتد داخل کلیسا یا معبد و هیکل نمی‌شود و ردهٔ خود و انتقالش به دین دیگر را اعلان و اظهار نکرده و خانواده به آن عالم وآگاه نیست . پس از او جدا نمی‌شود و دوری نمیکند ؛ بلکه درآن خانواده داردزندگی می‌کند و از حقوق آن بهره‌مند می‌شود و حتی گاهی بر آن حکم فرمائی میکند و جامعه به آن آگاه نیست ، پس او را مورد بازخواست قرار نمیدهدوسرزنشش‌نکرده و دورش نمیکند ،بلکه دارد درآن جامعه زندگی مینماید و از حقوق آن بهره‌مندبوده

و گاهی بر آن حکومت میکند .

قضیه‌ایست ابوبکری ندارد

همانا آن قضیه بزرگ جهان اسلامی است ، و بزرگترین مشکل ملت اسلامی است ،رد‌های همه جا پراکنده شده وباجامعه اسلامی‌به مبارزه و پیکار می‌پردازدوکسی را به‌آن آگاهی‌نیست ودانشمندان و روحانیون برای مبارزه با آن بیدار نمی‌شوند و قیام نمی‌کنند . در قدیم گفته‌اند : "قضیه‌ایست ابا حسنی ندارد " ولی من میگویم : "قضیه‌ایست ابوبکری ندارد . " .

براستی آن قضیه: نه جنگ راخواستاراست ونه برانگیختن رأی وافکار عامه را و چون سختگیری به‌آن زیان میرساند: جنبش انقلابی‌وشدّت وحدّت را قبول ندارد اسلام محکمه‌های تفتیشی و جاسوسی را نمی‌شناسد و شکنجه و فشار را نمی‌پذیرد بلکه اسلام عزم و قصد ثابت ، وآگاهی و صبر و تحمل و پایداری ، وآگاه ساختن مردم را میخواهد .

راز منتشرشدن این مکتب

چرا این مکتب در شرق اسلام نفوذ کرده و منتشر شد ؟ چرا جنگ و مبارزه‌رابه داخل خانه مسلمانان‌کشانید ؟و چرا توانست بر خردها و نفسها

قدرت یابد و آنهم قدرت و تسلط نیرومند! براستی تمام این‌مسائل مستلزم اندیشه و بررسی عمیق و دقیق و آگاهی وسیع و فراگیر است.

جهان اسلام درقرن نوزدهم مسیحی ازجهت دعوت وتبلیغ و عقیده و فرهنگ و دانش ضعیف و سست شد و درماندگی و پیری بر آن ظاهر گشت، در حالیکه اسلام سستی و پیری را نمی‌شناسد. همانا اسلام تازه است مانند خورشید و قدیم است مانند خورشید و جوان است مانند خورشید، ولیکن مسلمانان‌اند که پیروســت شده‌اند، نه وسعت علمی و نه نوآوری در اندیشه و نتیجه‌گیری دارند؛ و نه مهارت عقلی و نه حماسه وشدّت در دعوت دارند و نه اسلام و مزایا و فوائد و مأموریت آن را بطور زیبا و مؤثرِ عرضه میکنند مگر خیلی کم و به ندرت.

و نیز رابطه‌ای با جوان تحصیل‌کرده و تأثیری بر اندیشه و فرهنگ و جهان‌بینی‌شان وجود ندارند، در حــالیکه این طبقه جامعه اسلامی فردارا تشکیل داده و گروه مورد امید آینده‌اند و برای قانع کردن آنها به اینکه اسلام دینی انسانی و رسالتی همیشگی و جاودانه است؛ تلاش و کوششی موجود نیست. و برای نسل جوان روشن نشده که:

ــ قرآن کتابی است اعجازآور و ابدی که عجائب آن پایان نداشته و ذخائر آن تمام‌نمی‌شود و تازگیش فرسوده نمیگردد.

ــ و اینکه رسول خدا (ص) بزرگترین معجزه است و پیامبر و رهبر و پیشوای تمام مردم است برای تمام عهدها و زمانها.

ـ و اینکه شریعت اسلام دلیل محکم قانونگذاری‌است واسلام است که شایستگی و توان هماهنگی با زندگی انسان را دارد و میتواند نیازمندیهای سودمند او را ارضاء و اَدا نموده و سرپرستی او را تعهّد نماید .

ـ و اینکه ایمان و عقیده و اخلاق و ارزشهای روانی و روحی و معنوی اساس و پایه تمدن فاضله و جامعهٔ سالم است اما تمدن جدید تنها مالک و و سازنده وسائل و ابزار است و از بعد معنوی تهی میباشد . ولی تعالیم پیغامبران سرچشمه عقیده و اخلاق و سازنده سرنوشت انسان است .وامیدی بوجود تمدن شایسته و ثابت و خوب نیست جز هنگامیکه وسائل و ابزار ، و آخرت و سرنوشت نهائی‌انسان هردو درکنار هم جمع‌گردندو با هم باشند .

اکنون اروپا با هجوم فلسفه‌هائی که بزرگان فلاسفه و نابغه‌های زمان در تدوین و خلاصه نمودن آن رنج برده‌اند ؛ سرگرم است ، وآن را به رنگ علمي و فلسفي بگونه‌ای رنگ‌آمیزی کرده‌اند که مطالعه آن این تصور را شکل میدهدکه اندیشه و فکر انسان به‌آخرین حدخود رسیده است و به بالاترین آگاهی‌ها و انتخابها نائل شده است و نیزآنرا نتیجهٔ عقول بشری و خلاصه و چکیده اندیشه‌ها میداند ؛ در حالیکه در آن فلسفه چیزهائی موجود است که بر پایه‌آزمایش و مشاهده قراردارد و تجربه ثبوت آن را تصدیق مینماید، و نیز موارد دیگری‌است‌که اساس‌آن فرض و تحکم وتخیل وتوهم است یعنی درآن حق و باطل وعلم وجهل وحقایق ثابت و تخیلات و احساسات شعری آمیخته و ممزوج است ،وچنان نیست‌که شعر و تخیلات منحصربه نُظم و قافیه

باشد بلکه در فلسفه و علم نیز هست .

و این فلسفه‌ها با فاتحین و پیروزمندان اروپائی وارد افکار شد . و عقلها و نفسهای بشری به آن تسلیم شده و به‌آن ایمان و اذعان دارند مخصوصا "طبقه فرهنگی شرقی آن را پذیرفته واندیشهٔ خود را اسیر آن کرد بجزعده قلیلی‌که اساس این فلسفه‌ها را درک‌کرده‌اند و اسیر آن نشدندولی کسانیکه درک عمیقی از آن نداشتند متأسفانه فراوانند و اینان چنان به‌آن مؤمن شدندو به سحر و افسون آن‌مسحورگشتند که اعتقادبه آن‌را هوشمندی و زیرکی تصور میکنند وآن را شعار دانشمندان آزاد فکر میدانند .

و همچنین الحادو ارتداد درمیان طبقه متوسط اسلامی منتشرشدبدون اینکه پدران ومربیان و استادان واهل غیرت به‌آن آگاه شوند ،چون ازبتی سجده نبرده و بخاطر طاغوتی ذبح نکرده‌اند اینها در قدیم دلیل ارتداد و کفر و زندقه بوده‌اند .

نفاق و الحاد یادوروئی و انکار

در قدیم آنهائیکه از دین برگشته و از جامعهٔ اسلامی خارج می‌شدند و به جامعه و دیانت‌جدیدیکه معتقدآن شده‌اند می‌پیوستند ،عقیده ومذهب جدید را آشکارا و با شهامت اعلان می‌نمودند و هر رنج و ضرری را در راه عقیدهٔ تازه‌شان ،تحمل میکردند ،و بر باقی ماندن در جامعهٔ پیشین اصرار

و پافشاری نمی‌کردند ، تا آنچه را که از حقوق و بهره‌مندیها و امتیازاتیکه داشته ، همچنان نگهداشته و استفاده نمایند .

اما امروز آن کس که عقیده و رابطه‌اش با دین اسلام قطع می‌شود ؛ نمی‌خواهد رابطه ش را با جامعه اسلامی قطع کند ، با وجود اینکه جامعهٔ اسلامی تنها جامعهٔ بشری است که برپایهٔ عقیده ایستاده و با عقیده تحقق پیدا کرده است ؛ اما آنها اصرار می‌ورزند که در مراکز اسلام زندگی نمایند و مورد اعتماد و وثوق قرارگیرند ، ودرحقوقی که اسلام به جامعه و مسلمانان می‌بخشد بهره‌مند شده وسهیم باشند ،براستی‌این وضع‌نادری‌است‌که تاریخ اسلام تا کنون آن را نشناخته است .

تعصبات جاهلیت و مکتب و دیانت آن

اسلام با تعصبات و مبادی و عادات جاهلیت به شدت مبارزه کرده و پیغمبر اکرم (ص) با تمام نیرو با آن مبارزه میکرد . نمونه عصبیت دوران جاهلیت یکی بودن قبیله یا میهن یا نژاد است ، و این عصبیت را تا آنجا بزرگ میدارد و مقدس می‌شمارد که دفاع از آن و جنگ کردن در زیر پرچم آن و تقسیم جامعه انسانی بر پایه آنرا به حد مبالغه و افراط می‌رساند ، تا آنجا که بصورت یک‌عقیده و دیانت شکل‌میگیرد . و بر اندیشه‌ها و افکار و آدابٔ حکومت کرده و شناسنامه و پایه زندگی میشود .

و شکی نیست این عصبیت از جهت ریشمداری و رسوخش و نیرو و شمولش دربرابر ادیان ،خودخواهی و اظهار وجودکرده وانسان را به بردگی می‌کشاند . و کوشش و تلاش پیغمبران را نابود کرده و رسالت دین را که، حکومت بر حیات انسان و هدایت او بر نظام الهی و عبادت است، محدود مینماید . و جهان انسان را به لشکرگاههای قتل و حرب میکشاند ، و امتها را که خداوند درباره آن فرموده :

"اِنَّ هٰذِهِ اُمَّتُکُمْ اُمَّةً واحِدَه وَ اَنَا رَبُّکُمْ فَاتَّقُون [1] " به امت‌های متعدد تقسیم میکند .

چرا اسلام با این عصبیت‌ها جنگ می کند

براستی پیغمبر (ص) با این تعصب‌های جاهلیت با تمام نیرو وبدون سازش جنگیده و مبارزه‌کرده است و مردم را از آن بر حذر داشته و راههای نفوذ آن را محکم بسته است .زیرا آئینی جهانی و ملت‌واحده همراه با این تعصبات بقاء و دوامی ندارد .

و مآخذ و سرچشمه‌های شریعت اسلامی پر ازانکار تعصّب و زشت نشان

۱ــ ای انسان همهٔ شمایک امتیدو مقصد نهائی همه شمایکی است (توحید) و من پروردگار شما هستم ، مرا پرستش کنید : آیه ۹۲ سوره انبیا

دادن آن‌است و نصوص و دلائل قطعی در این باره بیشتر از آن است که شمرده‌شود ،و این چیزی است بطور بدیهی دردین اسلام شناخته شده‌است و کسیکه طبیعت اسلام را شناخته وآگاه بوده است ؛ بلکه طبیعت ادیان را شناخته باشد .

میداند که ادیان آسمانی با این عصبیّت‌ها سازگار نمی‌شود . و کسیکه تاریخ را خوانده باشد ؛قطع نظر از تمایلات و مذهب‌های سیاسی میداند که در گذشته وآینده همواره عصبیت از نیرومندترین عامل ویران ساختن و خراب کردن و افساد و تفرقه بین انسانها بوده است .

آنچه ازاسلام معقول و انتظارش میرود ؛آن است‌که اسلام برای‌وحدت بخشیدن به جهان و قرار دادن نوع انسان در زیریک پرچم و بر یک عقیده آمده است ، تا یک جامعه نو را بر پایهٔ دین و ایمان به پروردگار عالمیان بسازدو امنیت و سلام را بگستراند و محبت و هماهنگی را در بین اعضای خانواده انسانی پخش‌کند وآنرا جسدو بدن واحدی‌گرداند که هرگاه عضوی از آن شکایت نموده و دردمندشدسایراعضای جسدبه سوی اوبه شب بیداری وتب وگرمی بشتابندو کمک‌کنند .قطعا" از این انسان آنچه معقول و انتظار میرود آن است که با این تعصبات با تمام روشنی و صراحت بجنگد وآن‌را بعد از خود کلمهٔ باقی و پایدار گرداندشاید برای‌آیندگان وسیله‌هدایت به راه راست باشد .

کشیدن گروههای اسلامی بسوی زنده گرداندن این تعصبات

ولیکن جهان اسلام پس از اینکه اروپا از لحاظ سیاسی و فرهنگی بر او غالب آمد ،تسلیم تعصبات طایفه‌ای و نژادی و وطنی میگردد و به آن مانند یک قضیهٔ علمی و حقیقت ثابت و واقعی‌که گریزی از آن نباشد باور و ایمان داردوگروههای مسلمان به نحو غریبی بسوی زنده گردانیدن این تعصبات ــ که اسلام‌آن را نابود کرده است ــ میرود و آن را با سرود میخوانند و شعارهایش را زنده میگردانند ،و به عهدو زمانش‌که پیش ازاسلام بوده افتخار میکنند .

در حالیکه اینها همان چیزهائی است که اسلام اصرار دارد نام آن را جاهلیت بگذارد ، و در فرهنگ قرآن تعبیری هولناکتر و رسواتر ازآن‌نیست و قرآن بر مسلمانان بجهت خارج شدن از آن عصبیت ، منّت میگذارد و تشویقشان می‌کند بر سپاس‌گزاری این نعمت که نعمتی بزرگتر از آن نیست :

ــ وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً "فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا" وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا ــ (آل‌عمران ۱۰۳) .

بیاد آورید و فراموش نکنید که در گذشته چگونه با هم دشمن بودید،

ـ بَلِ اللّهُ یَمُنُّ عَلَیکُمْ أَنْ هَدَاکُمْ لِلْإِیمَانِ إِنْ کُنتُمْ صَادِقِینَ (حجرات ۱۷).

ـ هُوَ الَّذِی یُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ آیَاتٍ بَیِّنَاتٍ لِیُخْرِجَکُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللّهَ بِکُمْ لَرَؤُوفٌ رَحِیمٌ (الحدید ۹).

روش و موقعیت مسلمان نسبت به جاهلیت و شعائر آن

طبیعی است انسان‌مؤمن جاهلیت را ـ زمان آن قدیم باشد یا نزدیک ـ بیاد نمی‌آورد جز باخشم شدید و زشت داشتن و دشوار آمدن و نژندی و

ولی خداوند در پرتو اسلام و ایمان، دلهای شما را به هم مربوط ساخت، و به برکت نعمت او (شما دشمنان دیروز) برادر همدگر شدید، و شما بر لب حفره‌ای ازآتش بودید، خداوند شما را ازآنجا برگرفت (و نجات داد) بلکه خداوندبر شما منت‌می‌گذارد که شما را بسوی ایمان هدایت‌کرد، اگر در ادعای ایمان راستگو باشید، او کسی است که آیات بینات را بر بنده‌اش (محمد)نازل میکند تا شما را از تاریکیها به نور بیرون برد و خداوند نسبت به شما مهربان و رحیم است.

پریشانی.

آیا زندانی عذاب چشیده که آزاد گشته روزهای باز داشت و عذاب و خواریش را یادآور می‌شود ' جز به حالتی که مویهای بدنش راست میشود.

و یادآوریهای دردناک و تاریک به افکارش هجوم می‌آورد. و آیا کسیکه ازبیماری سخت طولانی مشرف به موت بهبودیافته هنگامیکه روزهای بیماریش را یادآورمی‌شود؛ جز این است که هرچه دردلش هست ظاهرگشته و چهره‌اش تغییر رنگ می‌دهد. و آیا انسان هنگامیکه خواب زشت و ترسناکی که دیده است به یادمی‌آورد، جز این است که سپاس می‌کندبراینکه آن خواب بی‌اساس و خیالی و گذرا بوده است.

جاهلیتی‌که معانی نادانی‌و گمراهی و دور بودن ازحقایق و دارا بودن انواع خطر و ضررها دردنیا وآخرت را شامل است، ازتمام آن حالات بالاتر است، و شایسته است به اینکه یادآوری آن، خشم شدیدی را برانگیزد و انگیزه و تحرکی باشد برسپاسگزاری دربرابر رستگاری ازآن و پایان روزگارش بنابراین در حدیث صحیح آمده است که:

ثلاث مَنْ کُنَّ فیهِ وَجَدَ حَلَاوَةَ الْایمَانِ، آنّ یَکُونَ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ اَحَبَّ اِلَیْهِ مِمَّا سِواهُمَا، وَاَنْ یُحِبَّ الْمَرْأَ لَایُحِبُّهُ اِلّاٰلِلّٰهِ، وَاَنْ یَکْرَهُ اَنْ یَعُودَ اِلَی الْکُفْرِ کما یَکْرَهُ اَنْ یُقْذَفَ فِی النّٰارِ.

"یعنی سه خصلت هست در هر کس باشد مزه ایمان را دریافته است: اینکه خدا و رسولش رادوست‌ترداشته‌باشد از دیگران، و اینکه کسی را دوست

دارد فقط برای خدا او را دوست دارد، و اینکه سخت داردکه برگردد بسوی کفر، چنانچه سخت دارد که پرت شود به میان آتش."

و براستی خداوند جل‌جلاله شعائر جاهلیت و قهرمانان و بزرگانش را بدون ملایمت و مدارا نکوهش کرده، پس می‌فرماید:

ـ وَ جَعَلْنَاهُمْ اَئِمَّةً یَدْعُونَ اِلَی النَّارِ وَ یَوْمَ الْقِیَامَةِ لَایُنْصَرُونَ. (قصص ۴۱).

ـ وَ اَتْبَعْنَاهُمْ فِی هٰذِهِ الدُّنْیَا لَعْنَةً وَ یَوْمَ الْقِیَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِینَ (قصص ۴۲).

ـ وَ مَا اَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِیدٍ (هود ۹۷).

ـ یَقْدُمُ قَوْمَهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ فَاَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَ بِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ (هود

و ما آنها را (در نتیجهٔ کردار زشت‌شان) پیشوایانی که دعوت به آتش (دوزخ) میکنند قرار دادیم، و روز رستاخیز یاری نخواهند شد.

در این دنیا لعنتی پشت سر لعنت نصیب آنها کردیم، و در روز قیامت آنها از زشت چهرگان و سیه رویانند.

از فرعون پیروی می‌کردند، در حالی که فرمان فرعون مایهٔ رشد و نجات نبود.

او (فرعون) در پیشاپیش قومش روز قیامت خواهد بود و آنها را (به جای چشمه‌های زلال بهشت) آنها را وارد آتش دوزخ می‌سازد، و چقدر زشت و ناپسند است که آتش آبشخورگاه انسان باشد که بر آن وارد گردد.

۹۸).

ـ وَ اُتْبِعُوا فِی هٰذِهِ لَعْنَةً وَ یَوْمَ الْقِیَامَةِ بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ (هود ۹۹).

بزرگ داشتن جاهلیت در سرزمینهای اسلامی

ولیکن بسیاری از سرزمین‌های اسلامی و ملت‌های اسلامی تنها بواسطه تأثیر فلسفه‌ها و اندیشه‌های غربی به حالتی در آمده است؛ که عهد قدیم جاهلیت را پیش از اسلام و تمدن‌وسنت‌های آن را تعریف و تمجید مینماید و بسوی آن گرایش و محبت داردو بر احیای شعائر آن وجاویدان نگهداشتن مردان بزرگ و قهرمانان و پادشاهان و برجسته‌گانش حریص و کوشا است، گوئی آن عصر طلائی آن است.

یا نعمتی‌است که اسلام او را از آن محروم ساخته است، از آن جمله مواردی از قبیل انکار و ناسپاسی نعمت جمیل، وکم بها داشتن نعمت اسلام و بزرگواری حضرت محمد علیه الصلاةُ و السلام وآسان‌گرفتن خطبه‌های کفر آمیز و بت‌پرستی وآنچه جاهلیت داشته است از خرافات و گمراهیها و بی‌خردی‌ها و چیزهای خنده‌آور و گریه‌آور که از یک مسلمان آگاه انجام آن تصور نمیشود؛ وآنچه که مستلزم بیم محرومیت از نعمت اسلام و بی‌ایمانی

وآمادگی برای خشم شدید خدا است و براستی فرموده است .

وَلاَ تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لاَتُنْصَرُونَ- هود ۱۱۳

آزاد بودن از دین و اخلاق

اضافه بر آن چیزی که امروز در جهان اسلام است ، عبارت از تهوّر و خودکامگی و بدست آوردن مادّیات وترجیح آن بر هر مبدأ و عقیده‌ای و برتری دادن دنیا بر آخرت و تکیه نمودن بر اریکه دنیا و پیروی هوا وآنچه پیامد آن است ؛ از فسخ نمودن و خوار داشتن حرامهای خداوند و شیوع و پراکندگی شراب و فسوق در طبقهٔ ثروتمند و روشنفکران .

حتی نزدیک است این طبقه تنها نسخه ویگانه صورتی ازاین فساد در کشورهای اسلامی باشند .- مگر کسانی که خداوند جَلّ جَلالُهُ آنها را حفظ کرده و تعدادشان نیز کم است-

رهاشدن از قید و فرایض اسلام ، تا آنجا که گوئی رابطه‌ای با اسلام و شریعت ندارند وگوئی برای آنها شریعتی‌است منسوخ وداستانی‌است خیالی .

و تکیه بر ظالمان نکنید که موجب میشود آتش شما را فروگیرد ودرآن حال جز خدا هیچ ولی و سرپرستی نخواهید داشت و یاری نمی‌شوید .

بزرگترین خطری که جهان اسلام با آن روبرو است

این است تصویر اجمالی دینی و اعتقادی جهان اسلام وآن طوفان جاهلیتی است که جهان اسلام را سراسر فرا گرفته، و بزرگترین طوفانی است که جهان اسلام در تاریخ طولانی خود با آن روبه‌روگشته و بالاتر ازهر موج مخالف و معارضی است که تاریخ اسلامی آن را شناخته است چه در قدرت و فراگیری‌اش و چه در تأثیرش درجامعهٔ اسلامی، و امتیاز آن ازسایر موجهای معارض،آن است که آنهائی‌که نسبت به این موج هولناک آخر،آگاه و بیدارند کم‌اند، وآنان که کاملا" آماده‌اند برای مبارزه با آن و به نیروها و استعداد و مالهایشان لشکرمیسازند و پیکار میکنند کمترند براستی بواسطهٔ تأثیر فلسفهٔ یونانی در دورانهای پیش الحاد و زندقه آشکار و پیدا شد.

آما کسانی بودند که بوسیلهٔ عقل بزرگ و هوش کمیاب و علم فراوان وآگاهی بسیار و شخصیت نیرومندشان با آن مبارزه و پیکار می‌نمودند و با طنیه و ملاحده ظاهر وآشکار گشت.

پس کسانی بودندبا دانش وآگاهی واستدلال وبرهان با آن مقابله و مبارزه میکردند، واسلام با نفوذعقلی و مکانت علمی خود محفوظ و باقی ماند و پاسخگوی هر موج تجاوزگری بودو هر جریان و سیلابی را که اشیا را

می‌پیچاند و می‌برد٬ از عظمت کوه مانند خود دور می‌ساخت .

مسئلهٔ انحطاط و پستی در اخلاق و سستی در عبادات و ترک نمودن شعائر اسلامی و تقلید بیگانگان نیست اگر چه اینها مسائلی هستند سزاوار اهمیت و مبارزماندااما مسئلهٔ عالم اسلامی امروز بزرگتر ومهمتر است ازآن ، براستی مسئلهٔ کفر و ایمان است حقیقتا " مسئله باقی ماندن بر دین اسلام و بریدن از آن است .

همانا پیکاری است درمیان فلسفهٔ غربی بی‌دینی ودین اسلام آخرین وحی و رسالات و بین ماده‌گرائی و شریعت آسمانی است و شاید این آخرین معرکه‌ای باشد در بین دین و بی‌دینی و سرنوشت جهان را مشخص سازد .

جهـاد امروز

براستی جهادامروز وجانشینی پیغمبر وبزرگترین‌عملهای‌نیک وبرترین عبادات آن است که با این موج لادینی‌که جهان اسلامی را ریشه‌کن ونابود میکند و با عقول و افکار آن پیکار می‌نماید ، مقاومت و مبارزهٔ پایداری کرد اعتماد از دست رفته به مبادی‌اسلام و عقائد و حقایق ونظامش و به رسالت محمدی (ص) را به اذهان و دلهای جوانان و طبقات روشنفکر برگرداند .

تشویش فکری و اضطراب درونی را که بر اذهان جوانان روشنفکرچیره

گشته است ، زائل و دور انداخت و آنها را به عقل و منطق و فرهنگ ، به دین اسلام قانع و راضی ساخت ، و با مبادی جاهلیت که در دلها رسوخ کرده و بر خردها حاکم شده است آگاهانه وخردمندانه مبارزه‌کرده وبه جای آن به روش و روند حکیمانه‌ای مبادی اسلامی را جای‌گزین نماید که جوانان را قانع و مؤمن و شورانگیز و حماسه آفرین گرداند .

به تحقیق یک قرن تمام بر ما گذشته است و اروپا جوانان وعقلهای ما را غصب میکند ،و درافکار و جهان‌بینی‌ها بذرشک و نفاق و عدم اعتماد به حقایق ایمانی و غیبی ، می‌رویاند و به فلسفه‌های جدید اقتصادی و سیاسی جوانان ما را معتقد میگرداند و ما از آن غافل و در رودرروئی و مقاومت در برابر آن اعراض می‌نمائیم وفقط به معلوماتیکه بمارث بما رسیده است اعتماد میکنیم از بدست‌آوردن معلومات و اکتشاف ونتایج جدید خود را کنار میزنیم

از فلسفه‌هاو سیستمهای اقتصادی‌ومحاسبهٔ دقیق علمی و نقد و بررسی و تشریح آن مانند یک پزشک جراح ،اعراض ودوری میکنیم‌به‌بحثهای سطحی زودگذر و به بسیاری ثروتهای قدیمی مان تعلّل می‌ورزیم و خود را مشغول مینمائیم تا ناگهان به سقوط جهان اسلام در ایمان و عقیدهٔ برخوردیم ، گروهی‌زمام امورکشورهای‌اسلامی را مالک‌شدندکه به مبادی و عقیدهٔ اسلامی مومن نیستند و برای آن حماسه وغیرت ندارند ،وارتباطشان با ملت مسلمان مؤمن معتقد خـالص جز از راه قومیت اسلامی یا مصالح سیاسی نیست ، نه برای خدا است .

این فرهنگ و روان بی‌دینی ،در آغاز ،از راه ادب و فرهنگ و روزنامه و سیاست در اذهان توده‌ها وارد شد ، تا اینکه ملتهای اسلامی در حالیکه هرخیرو صلاح و استعدادی درآن بود و ازبهترین بلوکهای بشریت درجهان است ،مطیع وتسلیم این طبقه‌گشتند ،و محکوم فرهنگ وهوش ونفوذفکری‌اش گردیدند .

هرگاه وضع چنین باشد انکارو الحادو فساد به این ملتها و طبقاتیکه در بیابانها و روستاها زندگی میکنند و در کارخانه‌ها وکشتزارهاکار میکنند ، سرایت می‌نماید و در مسیر بی‌دینی و زندقه قرار میگیرند . این چیزی است که در اروپا واقع شده است و در شرق نیز واقع است چنانچه‌کارها و امور به این منوال درمجرای طبیعی خودجریان یابدواراده قاهرهٔ خداوندجای‌گزین آن نگردد .

بسوی ایمان ازنو

براستی جهان اسلام‌به فراخواندن ودعوت‌تازه اسلامی‌بشدت‌نیازمند است و قطعا "باید فریاد دعوت‌کنندگان وآنهائیکه درآن‌کار میکنندو هدف امروزشان ،همین‌باشد "بسوی ایمان از نو" .

درحالیکه فریاد قطعا " کافی نیست ، بلکه همانا لازم است پیش ازکار و عمل ، اراده و تصمیم استوار و محکم داشت ، چاره‌ای نیست از اندیشیدن

آرام و ژرف و ریشه‌دار که چگونه طبقهٔ روشنفکر را که حیات را احتکارمیکند و زمام امور را بدست دارد ، از نو ، به اسلام برگرداند .

چگونه ایمان و اعتمادبه اسلام را درآن طبقه برانگیخت و زنده نمود ، و چگونه ازبردگی فلسفه‌های غربی وتمدن این عصر ونظریه‌های بی‌دینی‌اش آزادش گردانیم .

احتیاج و نیاز به انسانهای مخلص بی غرض

براستی این دعوت به روحانیونی نیازمند است که از ،هر چیزی دست کشیده و مخلص و آمادهٔ دعوت باشند و دانش و استعدادها و قدرت و توانائیشان به آن اختصاص دهند ، و طمع و انتظار منصب و مقام و پول و حاکمیت ندارند ، و کینه‌ای نسبت به کسی ندارند ، نفع میرسانند و نفع نمیگیرند و می‌بخشند و نمی‌گیرند ، و مزاحم طبقه‌ای نمیشوند در چیزیکه سخت بر آن حریصند ، تا برای آنها حجتی برایشان نباشد ،و برای شیطان راهی بسوی ایشان باز نشود ، شعارشان اخلاص باشد و دوری از شهوات و خودپسندیها و تعصبات .

احتیاج و نیاز به سازمانهای منظم علمی

براستی جهان‌اسلام نیازمند است به سازمانهای مجهز علمی که هدف آن بدست آوردن و انتاج دانش نیرومند تازهٔ اسلامی‌که جوانان آگاه و فرهنگی را از نو به دین اسلام بمعنای وسیع برگرداند ،واز بردگی فلسفه‌های غربی که بعضی با آگاهی و بررسی و بیشترشان تقلیدی و بی‌دلیل به آن ایمان آورده‌اند ، آزاد نماید ، و پایه‌های اعتقادی اسلام را از نو در دل آنها جای‌گزین‌کند ،براستی به چنین روحانیون ومعلمین آگاه احتیاج قطعی است که درهرناحیه‌ای ازناحیه‌های عالم اسلام براین جهاد زانو زنندو شکیبائی نمایند .

براستی من در برهه‌ای از فاصله‌های زمانی زندگی‌ام از جملهٔ کسانی نبوده‌ام ، که میگویند : دین از سیاست جدا است و نه از کسانی که دین را به نحوی‌تفسیرمیکنندکه باهیچ وضعی برخوردوتضادندارد ــ هرچندانحرافی باشد و در اسلام نباشد ــ و با هر جامعه‌ای انسجام و پیوند داشته باشد ، و نه از کسانیکه سیاست را "اَلشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِی الْقُرآنِ" تعبیر میکنند ، بلکه ما در مقدمهٔ بحثی هستیم ،چه‌کسی ملتهای اسلامی را دعوت کند وآگاهی صحیح سیاسی را به‌آنها بدهدو رهبر و پیشوای صالح ولایق را درآن پیدا نماید ، واز کسانی‌ام که معتقداند جامعهٔ دینی ، جز به وجود رئیس صادق و درستکار و حکومت شایسته‌ای که بر پایه‌های اسلامی بنا شده باشد ، پا بر

جا نمیشود ، و همیشه بسوی آن دعوت می‌نمایم ،تا به لقای خداوند میرسم .

قطعا "مسئله ،مسئلهٔ ترتیب و تقدیم و تأخیر است ، کدام مقدم باشد کدام موٴخر ، و حکمت دین و شریعت آن ،مقتضی چیست ، و اوضاع چه‌چیزی را لازم دارد .

تجربه‌های گذشته

همانا ما کوششها و استعدادها و آنچه ممکن بود از فرصتها و وسائلی که داشتیم در حرکتهای سیاسی و تنظیمی بکار بردیم و تمام اینها برا ین اساس بوده که ملت موٴمن است ، و کسی‌که رهبر است و مالک زمام امور ملت است ــ و آن طبقهٔ روشنفکر است ــ ناچار موٴمن ، و اسلام و عقیده و مبادی اسلام را پذیرفته است و بشدت ازاسلام ومقام والای آن و اجرای حدودش، دفاع میکند ، و ناگهان واقع امرٔ خلاف آن بوده .

دراینصورت ملت درایمانش سست شده و دراخلاقش پست‌گشته است ، درحالیکه نه ما آگاه بوده‌ایم و نه او ، و در جائیکه طبقه روشنفکر در اکثر افرادش عقیده .سلامی نمانده است پس به سبب تأثیر فلسفه‌های غربی و سیاست و نفوذ آن ، عقیده‌اش تبخیر شده و برباد رفته است .

بیشتر افرادش برعلیه عقیدهٔ اسلامی شورش میکنند ،به فلسفهٔ غربی و آنچه را آورده است از عقاید و افکاری‌که با دین برخوردمتضاد دارد ،باور

دارد و تسلیم گشته است وآن را برتر میداند و به شدت ازآن دفاع میکند و در نشر و تنفیذ آن حریص و کوشا است .

میخواهد حیات و زندگی را بر اساس آن و در شعاع آن تنظیم نماید ، و ملت را بسوی آن می‌برد ،پس برخی ازایشان شتاب‌کننده وخودخواه است ، و برخی آگاه است به تدریج میرود ، و برخی از آنها قدرت نفوذ دارد ، آن را برملت فرض حتمی‌میگرداند ،و برخی آرام‌آن رابرای ملت آرایش میدهد ، و هدف یکی است و مطلوب و غایت یکی است .

اقسام روحانیون در برخورد با روشنفکران

و روحانیون ــ اگراین تعبیرصحیح باشد ،زیرا در اسلام کهانت و طبقهٔ ممتاز دینی نیست ــ درا ین برخورد ، دو گروهاند ،گروهی همیشه به راههای مختلف با این طبقه می‌جنگند وآنها را تکفیر میکنندو از آنها دور میشوند ، و از بررسی وجستجوی اسباب وعلل این مسیر بی‌دینی و ازفرهنگ‌آن‌اعراض میکنند .

قصد ندارند بوسیلهٔ آمیزش و اختلاط با این طبقه، وحشت و نفرت آنها را از دین و از روحانیون برطرف کنند ، احوال آنها را اصلاح نمایند ، و این وجههٔ مخالف و محارب با اسلام را تغییر دهند و دگرگون سازند ، و

کردار نیک و اندک ایمانی را که دارند ، تقویت نمایند و نیرو بخشند .

به ادب و آمیزش صالح و موءثر اسلامی تغذیه‌شان کنند ، وآنها را به کم شمردن دنیا وعاریه بودن آنچه دارنداززندگی‌ومال و قدرت و سلطنت ، توصیه کنند ، و نصیحت و دلسوزی خالص و توجیه آگاهانه به آنها تقدیم دارند .

و گروهی با آن طبقه همکارندو آنها را یاری میدهندو در سود و منافع با آنها سهیم‌اند وآنها را وسیلهٔ نفع مادی و دنیائی خود قرار میدهند ، بدون اینکه به‌آنها نفع و اندرزدینی برسانند ،پس نه دعوتی ونه عقیده‌ای و نه غیرتی برای دین ندارند ،و نه حرص وشوقی برای اصلاح آن ،وهیچگونه رسالت ودعوتی دراین‌فرصت همکاری و نزدیکی‌با آن طبقه بعمل‌نمی‌آورند .

و گروه سومی که به این وضع رنج می‌برند و برای آن دردمنداند و اعتراف میکنند ، که این طبقه (طبقهٔ بی‌دینی) بیمارند شایسته مداوا و آمادهٔ شفا می‌باشند ،و دعوت ملایم و لطیف و مأموریت آگاهانه و نصیحت و اندرز خالصانه را نسبت باین طبقه دهند ،بسیارکم و شاید مفقود باشند ، پس طبقه‌بی‌دین هیچگونه پیوندی با دین و با فضای دینی ندارند دور از دین و کنار از آن زندگی میکنند و ازآن وحشت دارندو روز به روز ازدین دور میشوند و به‌آنچه با دین پیوند دارد استهزاء میکنند .

آن گروه از روحانیونی که به راههای مختلف و بی‌نظم و بدون تحمل و شکیبائی با آنهامی‌جنگند ،بی‌دینی‌آنهارا زیادتر میکنند ،همچنین گروهی

که از زبان دین ترفند و تزویر میکنند .

میخواهند حاکمیت را ازآنها بگیرندو درمقام و منصب با آنها رقابت می‌نمایند ، این دو گروه جز خشم و نفرت بی‌دینان را نسبت به دین و بیم و هراسشان را نسبت به آن اضافه نمیکنند ، و انسان فطرة" نسبت به کسیکه در دنیایش با او رقابت میکند خشمگین است درصورتی‌که فقط به دنیا موءمن باشد .

حاکمیت و قدرت را ازاو میگیرد ،هرگاه جزبرحاکمیت و قدرت زندگی نکند ، و در مادیات و شهواتش سهیم است هرگاه جز مادیات و شهوات را نشناسد .

گروهی که برای تحرك جدید اسلامی مطلوب است

و سرزمینهای اسلامی امروز نیازمندگروهی است‌که دور از طمع و حرص وآز دنیا ، باشند و خالصانه دعوت نمایند ، واز هر چیزی که او را متهم میکند باین که هم و قصد او دنیا و ماده و بدست آوردن حکومت برای خود یا طایفه یا حزبش میباشد ،دوری‌کند ،و به وسائل مختلف به حل‌وبازگشائی عـقده‌های روانی و فکریی که فرهنگ غربی یا اشتباه روحانیون یا سوءتفاهم یا کم آگاهی و دوری از اسلام در شعور آنها بوجود آورده است ، بپردازد ،

و به راههای گوناگون:

بوسیلهٔ روبهرو شدن و دوستی‌ها و مباحثه‌ها و نوشته‌ها و مسافرتها ، و بوسیلهٔ ادب وآموزش شایسته و مؤثر اسلامی و به روابط شخصی با آنها و بوسیلهٔ پاکی و خوشروئی و بلندی اخلاق و نیروی شخصیت و زهد درمال دنیا و بازداشتن و خودداری از شهوات .

الگو بودن و نمونه بودن اخلاق پیغمبران و خلفای ایشان ، عقده‌ها را بازگشاید و به ایمان و اسلام هدایت فرماید .

از تاریخ گذشته

این همان گروه‌اندکه در هر عصری به اسلام خدمت نموده‌اند ،تبدیل و تغییر مسیر دولت بنی‌امیه و ظهور پنجمین خلفای راشدین (حضرت عمر ابن العزیز) و موفقیت او ، به فضل و کرامت این گروه برمیگردد .

این تاریخ در عصر پادشاه بزرگ مغولی جلال الدین اکبر تکرارگردید که خواست و تصمیم گرفت قاره وسیع اسلامی کشور هند را که چهار قرن در حکم اسلامی زندگی کرده است به جاهلیت و برهمائی تبدیل کند ، وبفضل و بزرگواری این دعوت آگاهانه و به ظاهر ساختن انگیزه‌های تازه اسلامی .

بوسیلهٔ شخصیت اسلامی آگاه و دانشمندکه‌کارهایش خالص برای اسلام بود و به فقه وشریعت اسلام آگاهی‌کامل داشته ودعوت را نیکوبعمل می‌آورد

و به تأثیرشاگردان اوکشورهندنیرومندترو برتربه دین‌اسلام‌برگشت (داستان این خواهد آمد) .

پادشاهانیکه در مسیر اصلاح و محبت اسلام بودند پشت‌سرهم و یکی پس از دیگری بر تخت جلال الدین اکبر نشستند ، تا پادشاهی روی تخت آمد که تاریخ اسلام و تاریخ اصلاح به نام او ، و داستان او زیبائی یافت و زینت گرفت .

واجبی است که تأخیر در آن روانیست

براستی واجبی است که تأخیر درآن روا نیست حتی یک روز ،جهان اسلام امروز با موج پر نیروی بی‌دینی و ارتدادی روبه‌رو میشود .

عزیزترین فرزندان و نیرومندترین عضوش را فراگرفته است ، همانا این شورشی است بر علیه عقیده و اخلاق و ارزشهای اسلامی ،یعنی برعلیه عزیزترین چیزی که مالک آن است .

پس از ضایع شدن این ثروتها و ارزشها که بوسیلهٔ پیغمبران بر جای مانده و نسلها یکی پس از دیگری به ارث به همدگر دادماند ، و قهرمانان اِسلام در راه آن جانبازی و جهادکردماند ،برای جهان‌ا سلام دوام‌و بقائی نیست .

پس این موضوعی است برای تمام کسانیکه امور اسلامی مورد توجه و

اهمیت آنها است ، باید مورد بررسی و اهتمام و آگاهی قرار گیرد .

وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

تند بادی است که جهان اسلام و عرب با آن روبرو است

داستانی است که ضرورت ما را بسوی آن میکشد و وجدان آگاه متوجه آن میشود ،پس از بیان این گرفتاریها ،آرزو داشتم گفتار امشب من دربارهٔ ردمنباشد ، چون داستان ارتداد نه دوست‌داشتنی‌است و نه‌شادی‌آوراست .

انسانیکه خداوند او را به ایمان محترم گردانیده و از کفر وآلودگی ارتداد رستگار نموده است به طرف ارتداد روی نمی‌آورد ، مگر اجبارا " و ناچاری ، و براستی آرزو داشتم گفتار امشبم دربرابر این تودهٔ پاک‌و صاف و برگزیده که مؤمن و دور از گناهند ، موضوعی دیگر باشد .

اما گاهی انسان ناچار میگرددکه به‌کارهای بسیاری بخاطرادای واجب و قیام به فریضهٔ حاضر ، از قبیل اعلان حق وانکار مُنْکَرَ و جهاد در راه خدا و محاربه با کفر ، قیام کند ، و در این کار ثوابی می‌برد که در بسیاری از کارهائیکه در آن بهرهٔ روحی و لذت درونی است ، آن ثواب نیست .

کسیکه از دین اسلام بر گشته است از جهت دشمنی و انکار با اسلام از کافر اصلی بدتر است

ای برادر بزرگوار: براستی من نمی‌خواهم در این مناسبت با کرامت، دربارهٔ کفر اصلی و مطلق بحث نمایم، زیرا کفر اصلی احکام و طبیعت مخصوص به خود دارد، و قطعا " کفر تاریخ مشهوری را دارد، و نبرد بین حق و باطل و کفر و ایمان، نبردی است همیشه در جهان بوده است، همانا نبرد و پیگار در بین چراغ مصطفوی و آتش افروزی ابی‌لهب، نبردی است ابدی، ابدی‌است تازمانیکه انسانیت و جهان باشد.

اما من با شما "دربارهٔ وضع خاصی و نوع‌خاصی از کفر بحث میکنیم: درباره انسانی است که دین اسلام را ترک کند، چون آن را زشت دارد، و از آن روگردان است، و خواهان آن نیست و دین اسلام را به دین دیگر تبدیل میکند.

این است آن ردهٔ مصطلح که تاریخ آن را شناخته، و حوادث کمیاب آن را پس از بعثت محمدی (ص) ثبت نموده، همانا بررسی وآگاهی مختصری که از تاریخ به خصوص از تاریخ اسلام دارم، سبب شد که بگویم: رده و برگشت از دین اسلام و انکار ضروریات دین، از کفر سخت‌تر است، وآن

کس که پایش در گل آن فرو رفته است دشمنی و محاربه‌اش سخت‌تر و عناد و کینه‌اش، نسبت به اسلام ، از کافری که در کفر تولد یافته و درکفر زندگی کرده‌است ، شدیدتر است .

بی‌تردید هرگاه حوادث تاریخی را پی‌گیری نموده و مانند یک موٴرخ سرتاسر آن را جستجوکرده‌ام ،هماناگام‌به‌گام‌باتاریخ اسلامی‌قدم گذاشته‌ام ، دریافته‌ام ، که‌آن کس از دین اسلام منصرف و از دین اسلام برگشته‌است ، مانند کشته دادهٔ هجوم آور، حماسهٔ ضدّ اسلامی و خشم سوزان وآتشین را برافروخته ،و قطعا "هرکس تاریخ را خوانده باشددراستخراج‌و بدست آوردن چنین نتیجه‌ای ، مرا تأیید مینماید .

قضیه‌ای‌است‌ازقضایای علم روانشناسی که تحلیل و بررسی میخواهد

و این قضیه‌ای است از قضایای روانشناسی و از خصائص طبیعت بشری که به آگاهی تازه و عمیق ،نیازمنداست ،چرا مرتد و از دین برگشته ،ازکسی که به اسلام ایمان ندارد و روزی به آن نگرویده است ، از لحاظ حقد و کینه و مبارزه به سختی و زشتی با اسلام و مسلمین ، مشخص است ؟!

این سوٴالی است علمی نیازمند است به مقداری بررسی و تحلیل ، و لازم است علمای روانشناسی و فلسفه ، آن را موضوع درسی و عنایت خود

قرار دهند بی‌تردید چنین آگاهی روزنهٔ تازه‌ای را برغارهای نفس انسانی و رازهای آن میگشاید ، و بر بسیاری از عقده‌های درونی که علمای اخلاق و جامعه شناسی بر آن ، آگاهی پیدا نکرده‌اند . آگاهی حاصل میشود .

به جویندگان و مورخین ، در فهم و درک بسیاری ازقضایای تاریخی حوادث فشارهای دینی و محاربهٔ عقیدتی ، کمک و همیاری میکند .

همانامن ،مانندیک شاگرددرتاریخ ،و علاقمندآگاهی‌به علم‌روانشناسی آنچه که بسوی آن هدایت یافته‌ام از شناختن برخی از سببهای این خشم ، و انگیزه‌های درونی‌این دشمنی سخت را ، بر شما عرضه میدارم .

کسی که از دینش برگشته ، و عقیده‌اش مضطرب و اعتمادش به اسلام متزلزل است ، چه خصوصیت ممیزه‌ای دارد ؟ و چرا چنین مردی ازهرچه که به دین قدیمش پیوستگی دارد ، وحشتی سخت‌تر و سینه‌ای تنگ‌تر دارد ؟

نسبت به آنچه که بسوی اسلام میکشد به رابطهٔ نزدیک یا دور ،تحمل کمتر دارد ، و دلش تاریک میشود حتی سازش و ملایمتی را نمیشناسد ، و با هیچ مؤمنی خویشاوندی و پیمانی را ، رعایت نمیکند ، و این است بعضی از این سببهای طبیعی و عقلی و روانی و دینی بیان میشود .

تاریکی بس از روشنائی

همهٔ شما میدانیدکه وقتی چراغ خاموش میشود ،تاریکی سختی ایجاد

میکند ، دو اطاق را در نظر میگیریم بر سبیل مثال .

اطاقی‌که درآن چراغی نبوده ،این اطاق تاریک است‌شبها و روزهائی ، برآن گذشته بدون روشنائی ،انسان وقتی داخل این شود ،گاهی به نگاهی تیز بسوی چیزهائی هدایت میشود .

چون اتاق عادی است و چیزی غیر عادی درآن نبوده، ولیکن در همسایگی این اطاق ، اطاق دیگری است که درآن چراغ نوردهنده‌ای روشن است ، سپس این چراغ خاموش میشود ، در اینصورت انسان تاریکی بیشتری را درک میکند چون به این نور عادت کرده و به این چراغ اعتماد داشته است .

پس هنگامیکه این‌چراغ‌خاموش شود ،و تنها نوری‌که‌حجره را روشن‌میساخت ، پنهان شود ، اتاق مانند قبر میگردد و اهل آن را وحشت میگیرد .

همچنین است دل انسان وقتی بنور ربانی آسمانی روشن نشد ، پس بدون شک آن دلی تاریک است .

اما دلی که خداوند به نور خود بزرگوارش گردانید ، پس روشن شد و درخشان گشت ، سپس این نور را از دست دهد ، دلش تاریکتر و سیاهتر میشود ، و قسوت و وحشتش شدیدتر است و تنگ سینه و کم‌صبر و بدخوتر است .

و ناراحتی‌اش بیشتر و خشمش سریع‌تر و عقلش سبکتر است ، از دلی که شیرینی ایمان را نچشیده .

در روزی از روزها به نور خدا ندرخشیده است ، و این تجربه‌ای است که درزندگی روزانه‌مان بر آن شواهدو مثالهائی در اطراف خود می‌بینیم .

کیفر انکار نعمت خداوند

عامل دوم اینکه هرگاه قرآن را با دقت بنگریم وعمیق‌آن را بخوانیم درمی‌یابیم که نزول عقوبت و کیفر خداوند تبارک و تعالی بر آنهائیکه خداوند او را به نعمت ایمان گرامی داشته سپس آن را انکار نموده و کافر گشته و خود را از آن نور محروم ساخته است ، سخت‌تر است .

اثر این جحد و انکار در برانگیختن غضب وخشم خداوند و تحریک غیرتش سخت‌تر است از تمام نوعهای کفر و اقسام معاصی و گناه، خداوند تعالی فرموده است : "وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ" . سوره ابراهیم- ۷

یعنی بیادآور هنگامی راکه پروردگارتان اعلام‌کرد که: اگر شکر کنید، البته نعمت شما را بیفزایم و اگر کفران‌کنید بی‌گمان عذاب من شدیداست .

و فرموده: "وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا" قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً" مُطْمَئِنَّةً" يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا " مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ" . سورة النحل- ۱۱۲

خدا مثلی زد: شهری را که ایمن وآرام بود ، روزیِ آنها بفراخی از

هر سوی می‌آمد ،پس به نعمتهای خداکافرشدند و خدا آنها را طعم گرسنگی و ترس را چشانید بسبب آنچه انجام میدادند .

و فرموده است : "أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا " وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ * جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَ بِئْسَ الْقَرَارُ * آیا ندیدی آنکسان راکه نعمت ایمان به خدا را به‌کفر بدل‌کردند و قوم خود را به سرای تباهی فرود آوردند . دوزخ ، بدان اندر آیند و بد قرارگاهی است .

و فرموده است : "وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ * وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ وَ لٰكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ، فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ، ذٰلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ * سورة الاعراف ، ۱۷۵–۱۷۶ .

یعنی و برآنها بخوان خبرآنکس راکه آیات خودرا (بوسیلهٔ پیغمبران) باو دادیم و (او) از آن سرپیچی کرد ، او را شیطان بدنبال خود برد ، و از گمراهان شد ، و اگر می‌خواستیم (بواسطه آن آیات) مقام او را بالا می‌بردیم ،ولی او در زمین مقام کرد و خواهش نفس را پیروی کرد ،پس مثل او مانند مثل سگ است که اگر بر او حمله کنی زبان از دهان بیرون آورد ، و اگر رهایش کنی زبان از دهان بیرون آورد .

این داستان و مثل گروهی است که‌آیات ما را تکذیب کردند ، پس داستان و قصه‌ها را بایشان‌بازگوی ،باشدکه بیندیشند .

این است کیفر کسی که نعمت خدا را انکار میکند ، ناسپاسیکه خدا او را به بزرگترین نعمت بزرگ داشته سپس انکار فضل و نعمت رانموده و خودرا از آن دور ساخته است اما کسیکه در محیط کافر تولد یافته و در خانه کافر پیدا شده و زندگی کرده است

لذت ایمان را نشناخته ، و بشاشت ایمان به دلش آمیخته نشده ، پس کار او بطور کلی اختلاف دارد با کار کسیکه شیرینی ایمان را چشیده ، در سایهٔ آن بهره‌مند گشته ، و از شیر آن نوشیده ، و سایهٔ اسلام سایه‌دار ، او را در پناه خود گرفته ، سپس خود را از این نعمت محروم میکند .

آن نعمتی‌که مافوق ندارد ، دراینصورت غیرت خداوندتبارک و تعالی می‌جنبد پس او را به کیفر مسخ اخلاقی و عقلی میرساند ، پس در چشم او حقایق منقلب میشود ، وموازین عقلش فاسدو مختل‌میگردد ، ودلش شایستگی پذیرش هرحقی را ازدست میدهد ، و هرمعنائی ازمعناهای‌دل‌نرمی‌ودل‌گرمی و مهربانی را از دست میدهد .

پس انسانی بدبخت و کند ذهن میگردد و مصداق قول خداوندگار: "ثم رددناه اسفل سافلین" [۱] میگردد .

پناه بخدا می‌بریم از آن ، و طلب عافیت و سلامت از او میکنیم و تمنا

۱ــ سوره والتین ــ۵ سپس ما او را به پائین‌ترین مراحل بازگردانیدیم .

داریم شکر نعمت او را انجام دهیم و به دندانهای پیشین آن را محکم بگیریم .

خود کم بینی سبب کینه و حسادت است

عامل سومی وجود دارد ، در روان آدمی ریشه‌های عمیقی دارد ، سخت بر آن حکم میکند ، و آن بیماری است که بسیاری از خردمندان و بزرگان و نیرومندان و روءسا به آن مبتلا میگردند ، و آن نمونه‌ای است از تناقض غریبی که با سرشت انسان عجین گشته‌است . و بصورت پدیدهٔ غریب جلوه‌گر میشود ، و در گنگی و پیچیدگی طوری است که گاهی بزرگان علمای روانشناسی آن را درنیافته‌اند ، و بسیاری از آنهائیکه به آن مبتلا شده‌اند آن را درک نمیکنند ، و آن بیماری است که دانشمندان روانشناسی به "خود کم بینی" از آن تعبیر می‌کنند .

ازفراوانترین‌بیماریهای روانی است ازجهت عقده بودن و سخت‌ترین آنها است از لحاظ علاج ، و این است شرح این نکته به اجمال و اختصار .

براستی من از شما سوءالی میکنم جواب فوری و روشنی میخواهد ، چرا آنکس که از دین جدا شده و در عقیده‌اش مضطرب است با آنهائیکه دیروز درعقیده و دین‌شان شریک اوبوده‌اند وخرابی نسبت باونداشته‌اند و جنگی

با او نکرده اند ، می‌جنگند ، قطعا " این مرد دیروز مسلمان متدین باسلام بوده پس برای چه نسبت به عقیده‌ای‌که داشته و نسبت به همکاران و بنی‌ـ عشیرت و فرزندان ملتش که زمانی‌طولانی با آنـها زندگی کرده است ، دشمن و محارب گشته ، چرا امروز از هر طرفی با آنـها می‌جنگد ، چرا انواع عذابی را که پوست بدن از آن‌سیخ میشود بر آنـها وارد میسازد ، چرا در اذیت و آزارشان تفنن و حیله میکند ،برای چه هر وقت برای آنـها درکمینگاه است ؟

براستی او در زندگی و برنامه‌اش و در مسئولیتـهای فراوان و در لذت وآرزوهایش اندازه‌ای سرگرم است ،که او را ازآن جنگ وستیز مشغول سازد .

اما با وجود تنگی وقت برای بسیاری از کارهای مهمش ، وقتی را برای عقوبت و نفرین و شکنجه‌آنـها ، باز میکند و تمام صرف آن میدارد و برای عذاب آنـها لحظه‌شماری میکند وآنـها را سخت کیفر میدهد ، و بدآن لذت میبرد ، و گاهی با بسیاری ازآنـها دوست بوده است و اکنون بدترین دشمن آنـها است زندگی او خوش نمیگذردو لذت طعام و شراب را نمی‌یابد تاآنـها را سخت عذاب ندهد و بدترین عذاب به‌آنـها نچشاند .

این است بیماری (خودکم‌بینی) در این مرد ، براستی این مرد ، که از بزرگواری ولذت ایمان محروم شده است بسوی آنـهائیکه بمدینشان چنگ زده‌اند وبآن بزرگی یافته‌اند ، به نگاهی پر از خشم آنـها را تماشا میکند ، نگاهی است که خوار داشتن‌نفس و اعتماد بآن بحالت غریبی با هم جمع گشته است ،و او دروقت واحد نفسش را خوار میدارد ،و درتعظیم آن مبالغه

مینماید ، نگاهی‌است متضمن حقد شدید و انتقامجوئی از نفس خود ،که چرا کافر شد و آنها موءمن‌اند؟ چرا بیرون شدن از این دین را اختیار کرده است‌واین‌شماروتوده عظیم وبزرگ از مردم متمسک به دین‌و عقیده‌شان باقی ماندماند و به آن محترمند ؟

آیا آنها ازجهت اخلاق ازمن برتراندو ازجهت عقل ازمن‌بزرگ‌ترند ، و بیشتر از من‌ثابت قدمند ،و بر مبادی و ضمایرشان از من با غیرت‌ترند ، و در همپائی با این عقیده و یا ترک آن از من خویشتندارترند ؟آیا هوش و نبوغ وهیبتی‌که‌آنها دارند ،من ندارم ؟این بیماری ((خودکم‌بینی)) است ، که اینها به‌آن گرفتارند رأیی دارند غیر آنچه مسلمانان دارند .

درباره آنهائیکه بـاین بیماری مبتلا میباشند از خـردمنـدان و رؤساء و تنافق عجیب آنها

و گاهی این مبتلا به بیماری "خودکم‌بینی "بحالتی‌متکبرانه‌ومتهورانه و خودپسندانه ظاهر میشود ،و دراکثر احوال ازوجود این بیماری‌که نفسهای کوچک و سست خردان بآن مبتلا میشوند خود غافل‌اند .

آن فقط در اثر احساس ضعف و ناتوانی در اعماق درون خویش ، پیدا میشود ،و بسیاری ازروءسا و پیشوایان و رئیس‌جمهورها و رئیس‌الوزراها شکار

این بیماری، سخت واقع میشوند ، و باین عــقده درونی که فوق بسیاری از عقده‌های‌درونی دقیق وپیچیده میباشد ،گرفتارمیشوندآن چنانچه بچه‌های کوچک و بی‌سوادان نادان بآن گرفتار میشوند .

این بیماری بر آنـها مسلط میشود به آنـها امر میکند و نـهی میکند ، و احکام خود را بر آنـها صادر و املاء مینماید پس تسلیم آن میشوند و مانند برده‌ها فرمان آنرا می‌برند ، نفسهای بیمار جریحه‌دارشان بآنـها میگوید .

لازم‌است این معارضین را دور نمود ، و از نظرها غایب و پنـهان شوند تا کسی نگوید : اینـها به دینشان چنگ زده‌اند ، و این مضطرب احوال‌است ، و اینـها نیرومندند ، اما این ضعیف‌النفس و ضعیف‌الاراده است ، وجدانش را از دست داده ، و دینش را به دنیا فروخته است .

تلاش و کوشش برای رستگاری از سرزنش نفــس و دردناك وجدان

همانا مرتکب گناه بزرگ‌ـچنانچه علمای روانشناسی دریافته‌اند‌ـ مرّة "بعداخری مورد سرزنش و بازخواست نفس قرار میگیرد ،و وجدانش او را زمانی پس از زمانی نشتر میزنند ، مگر اینکه به کلی مسخ شده باشد .
این سرزنش در مقابل نظامی دیگر از عقیده و اخلاق و روش زندگی ، نیروو قدرت میگیرد ،بنابراین بسیاری ازمجرمین وبردگان‌نفس‌وشهوات ، وآنـهائیکه

در درک‌الاسفل فساد اخلاق پائین رفته‌اند ، میکوشند .

کسانی را که دارای عنصر پاک و تمیز و متمسک به‌فضائل اخلاقی‌اند از زمین و جامعه‌شان بیرون رانندتا به دیدن آنها دربعضی اوقات ،وجدانشان آنها را سرزنش نکند و همیشه وجدانشان راحت باشد .

این چیزی است که قرآن دربارهٔ ملتی که به آخرین درجه انحطاط اخلاقی و انحراف جنسی مبتلا شده‌اند ،حکایت میکند ،و گفتار آنها را نقل میفرماید : "أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ" بیرون رانید آل لوط‌را از شهرتان چون آنها مردمانی هستند خود را پاک نگه میدارند .

روان ودرون سست وناتوان

همانا این نوعی است از بیماری خودکم‌بینی که علمای روانشناسی دربارهٔ آن بحث نکرده‌اند ، و بآن راه نبردند ، و موضوع مهمشان نبود ، و شایدآن ازتمام انواع بیماری خودکم‌بینی‌که درتألیفاتشان در روانشناسی و اخلاق دربارهٔ آن بحث کرده‌اند .

دقیق‌تر و پیچیده‌تر و گنگتر باشد ، وآن روان و درون غریبی است ، درک آن در شعاع تجربه‌ها و واقعیت آسان میشود ،آیا نمی‌بینی دانش‌آموز ناموفق را ــ و این مثالی است به ذهن و زندگی شما نزدیک‌تر است ــ چگونه با همکلاسیان موفقش دشمنی میکند ، و گاهی نسبت بآنها دارای حقدوکینه میگردد .

پس گناه این همکلاسیان چیست ، براستی آنها کوشش نموده‌اند و استحقاق موفقیت داشته‌اند ، پس چه کسی ترا منع کرده است از تلاش و رستگاری ، ای دانش‌آموز ناموفق ؟ حقا " این بیماری خودکم‌بینی است .

براستی وجدان میخواهد خود را تسلی دهد ، وانسان گاهی خود را به کارهائی دلخوش میکند که باو سودی نمیدهند ، و برای او ارزشی مهم ندارد ، حتما " همکلاسیانش باو بدی نکرده‌اند .

در بین او و رستگاری مانع و حائل نبوده‌اند ،پس چه چیزی سینه‌اش را ،نسبت به آنها پر ازکینه کرده است ؟همچنین است تاجر مفلسی‌که بی‌نوا شده ، گمان می‌برد آن‌بازرگانان که از تجارتشان سود برده‌اند دشمنان او میباشند ،و رقیبان او دربرخی وقتها هستند ،منتظر است بلائی بر سر آنها بیاید و به مصیبتشان شماتت نماید ،و دلخوش‌گردد به چیزیکه آنها را رنج میدهد ، واین است روان سست و ناتوان و تنبل و وقت ضایع‌کننده ،وآرزو داردهرتاجری درشهر و تمام همکارانش در تجارت بازرگانی بی‌نواگردند ، که سرمایه‌شان زیان کرده باشند پس با هم برابر شوند .

از مثالهای خنده‌آور است که از کچلی سوءال شده ، چه میخواهی؟ گفت : دوست دارم تمام مردم کچل شوند تا هیچ موئی بر سرشان نباشد ، پس من بسوی آنها نگاه کنم به نگاهی که آنها بسوی من میکردند ، و این عقده درونی است که علاج آن سخت است ، و این همان عقده روانی است که اهل‌کتاب در زمان نزول قرآن با آن مبتلابودند ،و این است که خداوند

در کتابش قرآن خبر داده است .

پس فرمود : "وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا " حَسَدًا " مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ " .

یعنی بسیاری ازاهل‌کتاب دوست دارند ــ با اینکه حق برایشان آشکار گشته ــ شما را پس از ایمانتان ، بکفر بازگردانند از حسدی که در دلهایشان است . و همیشه این عقده درونی برای هر کسی که بهره‌ای از نعمت بزرگ نبرده است رخ داده است .

خود رابزرگ دانستن عظمت برای خود قرار دادن انانیت و

عامل چهارم خود بزرگ دانستن و عظمت برای خودقراردادن است ، براستی انسان خودپسند ، توانائی ندارد کسی را بالاتر از خود ببیند و دارای امتیازی باشد ، او میخواهد مردم در پشت سر او راه روند ، و در هیچ چیزی مخالفتش نکنند ، او چنان میداند فقط او است پیشوا ، و نمونه کامل درهرچیزی ، وآنچه اوندارد ونصیب دیگری است ، پس سودی درآن نیست .

همانا اواست تنها مقیاسی است برای بودن چیزی به خیر یا به شر ، این همین حالت روانی انسانی‌است ، که رؤساء و پیشوایان وکسانیکه عادةً" متکبر و فخر فروشند بآن مبتلا میشوند ، واین ضد حالت درونی اولی‌است ،

مرکب نقص یا خودکم‌بینی نام داشت .

این را علمای روانشناسی Superiotity Complex نام میگذارند، وآن غلو و زیاده‌روی شخص است درایمان داشتن به برتری‌خود ، وحقیقتا " خداوند بوسیله آیت بلیغ قرآنی پرده را از روی آن برداشته است ، پس مقاله وگفتار آن متکبرین را نقل فرموده ، درحالیکه بسوی‌آنهائیکه‌به پیغمبر مبعوث ایمان آورده بودند .

دستشان در دست او میگذاشتند ،تماشا میکردندو ازلحاظ رفاه و مقام در درجه آنها نبودند ، میگفتند . "اَهٰؤُلَاءِ مَنَّ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا یعنی آیا آنانند که خداوند بر آنها منت گذاشته است درمیان ما"وگاهی میگفتند "لَوْكَانَ خَيْرًا " مَا سَبَقُونَا اِلَيْهِ" یعنی اگرایمان خوب می‌بودآنها از ما سبقت نمیکردند . وحوادث ظلم و شکنجه و کشتار و طرد نمودن که قرآن دربارهٔ مترفین و صاحبان قدرت و مقام،در زمانهای مختلف حکایت میکند ، چیزی جز نتیجه و پی‌آمد این فخرفروشی و خودپسندی دردآور نیست .

انتقامی است در برابر فخرفروشی از کسانیکه رودرروئی داستانهای قرآن را کرده‌اند ، یا آن را خوار داشته‌اند ، یا خود را به نادانی زده‌اند .

دو مثال از تاریخ قدیم و تاریخ جدید

وآنچه گفتم برای شما برادران که آن کسی که از دینش جدا میگردد، و عقیده‌اش مظطرب و مشوش میشود و به آن حمله مینماید ، سخت‌ترین

دشمن اسلام میشود، حقیقتی است تاریخی انکار آن ممکن نیست.

تاریخ اسلام در زمانهای اخیر پر از مثالها و حوادث است، و تاریخ معاصر ما دارای مثالها و نمونه‌هائی‌است، و دو مثال برای شما از تاریخ اسلامی‌مان در گذشته نزدیک، و عصر تازه می‌آورم.

شاید درباره یکی از پادشاهان بزرگ هند امپراطور جلال‌الدین محمد اکبر (۹۴۹–۱۰۱۴ه) شنیده باشی، براستی این پادشاه ثابت و محکم بود در دین اسلام، و جدش ظهیرالدین محمد بابر تیموری‌است (۸۸۸–۹۳۹ه) او کسی است که بنیانگذار دولت مغولی در هند بوده است، که سه قرن‌ونیم دوام داشته.

قانونهای درخشنده وموفق ونتیجه‌بخش را نوشت‌برای تمام‌دورانهای حیات انسانی، درنقش تمدن و فن معماری و روش فرهنگی، و دوران تنظیم اداری و فرصت پیروزیهای تازه، و توسعه بخشیدن به مملکت، باندازه‌ای است که برای‌هیچ یک از دولتهای فراوان هند که در آن برپای بوده است نوشته نشده است.

ظهیرالدین بابر پادشاهی نیرومند و مسلمان بود، که وقتی دید از مقاومت با لشکر "راناسنگه" پادشاه هندوکی عاجز است.

که لشکر او از لحاظ عدد و وسائل جنگی چندمرتبه بالاتر است، چون لشکر بابر از بیست‌هزار نفر تشکیل یافته و در لشکر رقیب بیشتر از دویست هزار جنگجو میباشد، و ارتش بابر ارتشی است محصور شده و پراکنده از هر

طرف، وامید کمک و غذا وذخیره نداردچون هزارها میل ازمرکز و پای‌تختش دور افتاده است.

دراین هنگام این پیشوای مسلمان دعاکرد، وپیروزی‌راازخدا خواست، و علنا " ازخوردن شراب، وارتکاب محرمات و منکرات توبه‌کردوبدینوسیله به خداوند توسل جست، پس به پیروزی آشکار بهره‌مند گردید، و پادشاه بر توبه و پیمان و خود پایداری نمود، و جلال‌الدین اکبر نوهٔ او است.

همانا به بیسوادی رشد کرده، برشجاعت وپیشهٔ جنگجوئی پیدا شده، و زمان و موقعیت مخصوص او فرصت تحصیل کردن را باو نداده است، پس بی‌سواد و ناخوانده و بی خط بوده است، و حال اینکه پیرامون او حاشیه‌ای از دانشمندان وهوشمندان‌که علوم‌عقلی برآنهاطغیان‌کردمبود، وعقایدشان مضطرب شده، گرد آمده بودند.

برایش آراسته‌کرده بودندکه‌علمای هرملتی‌رادعوت‌نماید، وعقایدشان را بر او عرضه نمایند و دین خود را تعریف کنند، و علی‌رغم بی‌سوادی و به شیوهٔ ارتشی پرورش یافتنش درمناظرات و مباحثات علمی دارای رغبتی زیاد و سرکش بود، و چه خطرسختی است برای‌کسیکه تعمق نداشته و عقلش نرسیده باشد؟

به مناظرات علما و طرح‌اندازی‌های ایشان، خوشحال‌میگشت و بهره‌مند می‌شد چنانچه پادشاهان قدیم و امرای صاحب نعمت به جنگ خروس وشاخ به شاخ زدن قوچ خوشحال میشدند، سپس او به هوشیاری خود و بحکم

رابطه‌اش با علمای درباری بر موضعهای ضعف آنها ، وشیفته‌شدن برخی از آنان برای جمع نمودن مال و کنزکردن آن ، اطلاع پیدا کرد ، و مردی بود دارای حس دقیق اثرپذیر ، و در حرمسرای او چند دختر متعلق‌به‌امرای‌را جبوت بود ، وآنها روی او اثر عمیقی داشتند .

تمام اینها شک وشبهه را دردل اوکاشت ، و علاقه‌اش به اسلام ضعیف شد ، حتی از این دین جدا شد ،و در طول‌روزگار درصدد برآمد که با دین اسلام به دشمنی بپردازد ، حتی از شدت دشمنیش، اجازه نمیداد به کسی نام فرزندش را محمد گذارد ،و شراب را مباح کرد ،و بر نوشیدن آن تشجیع می‌نمود و سر بریدن گاو را حرام کرده بود .

کسیکه مرتکب این جریمه میشدسزایش کشتن بود ،و حرکتهای بچگانه از او صادر شد که با عقل بزرگش و کاردانی و استحکام امور اداریش موافق نمی‌آمد ، مانند دستور دادن به دفن مرده مسلمان بطوری که هر دو پایش روبه قبله‌باشد ، برای‌اهانت‌به‌قبله ،وهمیشه به این‌حالت می‌خوابیدو اعلان نمود که نگاه کردن به خوکها و سگها در بامداد ثواب و برکت دارد ،بخاطر خشم و هیجانی که به مسلمین داشت .

دستور داد حرفهائی که مخصوص عربی است از زبان فارسی و ترکی که دردیوان و گفتار بکار میروند ، بیرون نمایند ، از قبیل ثاو و صاد و عین و غیره ،بخاطر زشت داشتن لغت و زبان قرآن وبرگشتن ازآن ،وهمانا وقتی چنین حالتی پیش می‌آید ،که دشمنی از حد خود تجاوز نماید ،پس دیوانه

میکردد .

آماج و هدفش خوار داشتن واستهزاء به اسلام است گوئی در آنجا چیزی نبودلایقتربه جنگو دورانداختن وناسازگار با عقلو کیاست جزاسلام ، و این قانونی است عمومی .

زیرا شاهین تــرازو هنگامیکه تعادل نداشته باشد موجب ناقص شدن پیمانه میگردد ، و مسلمانان هدف هر خواری و مسخره و ظلمی بودند ، و این داستانی است طولانی ، خندهآور وگریهآوراست انسان میتواندآن را مفصلا " در کتاب معاصر بخواند ، و گاهی در کتابها و موءلفاتمآن را نام بردهام ...

و مثال دوم کمال اتاترک است که زمانش از ما دور نیست ، و همانا او درمیان ملت مسلمانیکه در دوستی شدید اسلام معروف است متولد شده ، و ایستادگی این ملت درپناه اسلام و بردن پرچم اسلام بوسیله آنان به قلب اروپا شهرت دارد ، وقتی این مردبسبب حالات درونی و اخلاقی و تربیتی که شرح آن را در دو کتاب خود "اَلصِّراعُ بَیْنَ الْفِکْرَةِ الْاِسْلاٰمِیَّةِ وَ الْفِکْرَةِ الْغَرْبِیَّةِ" دادهام ، از این دین برگشت ، بر علیه اسلام و مسلمانان جنگ را برپا کرد .

اما کار و نیازمندیهای ملت ، مشکلات سیاسی ، رودررروئی دول محارب و کارهای مهمو ضروری شهرها ، که احاطهاش دادهبود او را سرگرم کرده و

خاندان پهلوی نیز مانند اتاترک بنای مخالفت را با اسلامگذاشتندو شکست خوردند . م

فرصت جنگ کردن با اسلام .

حکم کردن برعلیه شخصیت ملت مسلمان ،غیور ومجاهد و ازبین بردنآثار اسلام ازاین کشورها که دارای اسلام و فرهنگ اسلامی اصیل ریشه دارند ، نداشت ، و در پیکار تغییرلباس و جنگ حروف لاتین و منع اذان عربی ، عاجز و ناتوان گشت .

همچنین فرصت دیگر کارهای اصلاحیرا نداشت ، که تأثیری در تقدم و تأخرپیشرفتکشور و نیروی ارتش و لشکر درآن باشد ،با این حال بعنوان بزرگترین خدمت به کشور و ملت اعتبار میشد ، و بیشترین نیرو و توان و شایستگی خودرا درآن مستهلک گردانید ،و بدون جهت با اسلام میجنگید وبایمانی محکم و عزم راسخ با دین اسلام به جنگ پرداخت .

رده و الحاد همیشه کارش نفی و نابودی است و بر پایه مبارزه وجنگ با دین قبلی قرار دارد .

این است طبیعت و سرشت رده و حمله بر علیه دین و عقیده ، درهر زمان ومکانی ، با هر چیزی و هر دشمنی مصالحه میکند ، و مدارا و سازش میکند جز با دینی که آن را ترک کرده ، و ملتی که از آن جدا شده ، همانا وضع رده غیر وضع کفر است ، براستی رده و الحاد ثبات و حیاتی ندارد .

جز به برداشتن دین قبلی و فریب دادن فرزندان و پیروان آن ، راه و هدفش با دشمنی اسلام پیوند دارد ، زیرا رده در هر مرحله از مراحل حیاتش جنبهٔ سلبی دارد "یا اسلام یا رده".

کفر و اسلام هزارها سال در حدود خودشان با هم زندگی کرده‌اند ، ولیکن رده نمیتواند در همسایگی اسلام زندگی نماید و به حدود و قرارداد فیمابین راضی باشد. همانا غذای رده و آتش‌گیرهٔ آن جنگ با اسلام وتلاش برای محکوم نمودن آن است.

صاحب رده روان تسامح و گذشت ، و نهادزندگی‌مسالمت‌آمیز را نمی‌شناسد.

موجی سرکش و حمله‌آوراز توان فکری و عقیدتی در برخی ازسرزمینهای اسلامی و عربی

اکنون طوفانی سرکش از رده فکری وعقیدتی برخی‌ازکشورهای اسلامی وعربی را پایمال میکند ، سبز و خشک را با هم میخورد ، موجی است بسیار نیرومند مانند موج دریا هیجان‌آور و تکان‌دهنده.

رحمت ورأفت را نمیشناسد ، و یکساعت فرصت نمیدهد ، موجی است میخواهد هر معارضی که در راهش باشد ازارزشها و مفاهیم ، وعقاید و

اندیشه‌ها ، و شعائر و پدیده‌ها را به درون خود ببلعد ،براستی ما می‌بینیم و پوزش میخواهم از برادرانیکه به این کشورها نسبت دارند ــ در بعضی از کشورها ، مردم از آنچه با اسلام پیوندی دارد ، سخت روگردانند ، گوئی رانندهٔ سخت‌کوش جلوداران آن را بطرف هدف معینی می‌برد .

مثل اینکه میخواهند آنچه را که از پدرانشان و ملتهای مسلمان سابق صادر شده است ازقبیل برداشتن مشعل‌اسلام ،وبلندکردن‌پرچم آن‌درسرزمینهای دور دست ، و نجات دادن ملتها از جاهلیت و وحشیگری ، سریعا " در نزدیک‌ترین مدت جبران کنند ، و گوئی این گناهی است واجب است کفاره آن را داد ، و در اول فرصت تلافی آن را کرد .

پس میخواهند حساب چند قرن را درچند ماه ،و حساب چند شهر را در چند ساعات کامل‌کنند ،آنها میخواهند ملت وجامعشان را که جز اسلام را نمیشناسند ،با گامهای سریع و قاطع بسوی جاهلیت نخستین یا جاهلیت قرن بیستم ،ببرند ، تا از حدود انسانیت و مبادی حقوقی‌اش و آزادی رأی و مبادی جمهوری ساده صدر اسلام خارج شوند .

به پای خودشان آن را پایمال نمایند ،و به وحشیگری و قسوتی تظاهر نمایندکه در تاریخ ملتهای‌وحشی و درزمان محاکم تفتیش دراروپا در قرون تاریک وسطی ، نظیر آن وجود ندارد

پس از کشتن یا از سوزاندن و شکنجه پرهیز نمیکنند ، و به انتقاد یا سرزنش یا بررسی ، یا استدلال ، مبالات نمیکنند ،و این است داستان کشور

صومالی ، که بحث آن عمومی و مشغلت همگی کشته است .[۱]

چگونه به خود اجازه دهم ای دوستان محترم ، و چگونه زبانم مرا اطاعت میکند اگر اشاره کنم بآنچه در یمن جنوبی و در کشور عدن واقع میشود ،آن یمنی‌که زبان نبوت به دلسوزی ودل‌نرمی و ایمان و فقه وآگاهی تعریفش میفرمود .[۱]

یمنی‌که ریاست علم حدیث شریف درعهداخیرسرانجام به او واگذار شده است ، یمنی‌که برادرانمان درکشور هندجز باکلمه یُمن و سعادت نامش نمی‌برند ،میگویند " "الیمن‌المیمون "یعنی یمن مبارک درحالیکه این‌سرزمین میدان جنگ همه جانبه‌ای گشته ، جنگی برافروخته و فروزان بر ضد اسلام ، و رهبران آن با اسلام و اهل آن روگردان و محارب گشته‌اند ، مثل اینکه‌آن جنگ مقدس است ، جنگ نجات دادن انسان از وحشیگری و نادانی و ستم است .

مثل اینکه زمین ازتمام رزائل‌وسبک عقلی و بیهودهکاریها وپریشانیها پاک شده ، و با وجود این که جهان همواره با بسیاری از اینها روبرواست و رنج می‌برد ، برده و بنده‌گشتن انسان برای انسان همیشگی چنانچه در عصرهای ابتدائی بوده است ،و همیشه خوارداشتن انسانیت ، و هدر دادن ارزشها و کرامتها ، و پرده دریدن ناموسها ، و انسانهای توانا انسانهای

۱ــ در بعضی از روزنامه‌ها گویند ده نفر عالم را سوزانده‌اند . . .

ضعیف را می‌خورند ، و ملتی بردهٔ ملت دیگر میشود ، و امتیاز نژادی ، و فرق بین سفید و سیاه ، و بین امریکائی سفید و زنگی سیاه ، و همواره مقدس داشتن مال ، و پرستش قدرتها ، و غلو در بندگی نفس ، و چریدن در شهوتها و دهان گذاشتن در خونهای انسان ، و حرص و آز مادی ، و با پای خود به سوی آخرین مرز حیوانیت رفتن ، و در هر شهری ؛

آیا برای این رهبران و آقایان در محاربه و جنگ با این رزائل ، و روبروئی با این حقایق ، شغل شاغل و مهمی نبود ، آیا اسلامی که بال بریده و دست به کتف بسته از هر چیزی سزاوارتراست به محاربه ، و بزرگترین خطری است که واجب است نابود شود ؟! ، جواب آن است که خیر ، ولیکن آن طبیعت رده است ، طبیعت خودکم‌بینی است ، و روان خودپسندی است ، که در ابتدای گفتارم درباره آن بحث کردم ، و آن مع‌الاسف سرکش‌تر است در برخی از کشورهای عربی تا خودبینی که در بسیاری درکشورهای دیگر اسلامی است .

پس در تونس کشور اسلامی عربی محبوب که نمونهٔ دوران رهبری در تاریخ علوم اسلامی ، و بعضی حرکتهای اصلاحی و روانی است ، عده‌ای از جلوداران فکر و اندیشه و رهبران اصلاح اجتماعی در آن ظهور کردند ، و دانشمند بسیاربزرگی مانند علامه عبدالرحمن بن خلدون (۸۰۸هـ) نویسنده و مبدع فلسفهٔ تاریخ و پیشوای بحث علمی ، و تحلیل فلسفی تاریخ در آن ظهور کرده است .

رهبر و رئیس آن ، جبیب بورقیبه ، رقمی قانونی را در خوار داشتن و
استهزاء به عقیده اسلامی و انکارنصهای قطعی و متواتر زده است ، و جرأت
بر انکار ضروریات و مقام رسالت و آخرین حاملش علیه الف الف سلام ازاو
ظاهرشد ، که تا کنون از رئیسی به نام اسلام ، سرپرستی ملت مسلمان داشته
باشد صادر نشده است .

این حالت غیرازحالت بعضی ازکشورهای عربی‌اسلامی است که نسبت
مسلمانان درآن بیشتر از نود درصداست ، و رهبری جهان اسلام را درمدت
طولانی نمود ماند ، وبربزرگترین قطعه درجهان متمدن معموردر زمان گذشته
حکومت‌کرد ماند ، و پشت سرهم خلافت اسلامی را برای مدت طولانی انجام
داد ماند اکنون برخی از احزابی‌که هیچ رابطهٔ با اسلام‌ندارند ، و به مبادی
اشتراکی کمونیستی ، و قومیت و علما نیت معتقدند ، حکومت میکنند و اگر
امری اختیاری بود و تبادل درست بود ، بعضی از مسلمانان رضایت دارند
و قطعا " من در جلوآنها هستم ، که هر سرزمین اسلامی بجای سرزمینهای
عربی در این محنت عقیدتی و اخلاقی می‌بود ، و فدای این سرزمین عربی
میشد ، چون سرزمین عربی مادهٔ اسلام و سرمایه و پناه او است ، و جهان
اسلام همه امتدادی است برای مرکزاصیل اسلام ، وسودی است به رأس‌المال
اضافه میگردد ، ولیکن این امربه انتخاب واختیارنیست و این قضیه ، قضیهٔ
تبادل و معامله نیست .

رؤسا چگونه توانسته‌اند که حرکت رده و جنبش علیه اسلام را انجام دهند

میخواهم به شما بگویم که جنبش برعلیه دین و روگرداندن وکنار رفتن از آن ،کلا "درچهارچوبه نفوذرهبران و روءسائیکه مالک‌زمام‌امور این‌کشورها میباشند ، فراهم شده ، ملتها از رده پیراسته و پاکند ، و توده‌های مردم از این راه و روشها ، سخت ناراحت‌اند ،و به حالت خشم و نفرت و نکوهش از آن مینگرد ،اما درکار خود مغلوب‌اند و روءسا بر آنها چیره شده‌اند ، مانند گوسفند رانده میگردند و بسوی آن روانه میشوند ، ولیکن آشکارا میگویم : حتما " این ملتها از پیامدهای شوم و از مسوءولیت این روند و روشهای دشمنانه با اسلام ، بی‌گناه و بی خطا نیستند ، این ملتها در آگاهی دینی و غیرت و حمیت دینی‌گرفتارسستی و ضعف‌اند ،بنابراین ،احتمال هرتجاوز و تحدّی با سلام پیدا است ،منقاد ومطیع شدن به هر امری‌که واقع میشود ، و پیوسته بی‌حرکت و راحت‌طلب بودن ، و ترجیح دادن آرامش و سلامتی ، و حاضرنبودن برای دفاع بی‌باکانه ازاسلام ،و جان و اسباب لذائذ و فوائد شخصی را درخطرقراردادن و سنتهای بسیار دیگرکه جای شرح آن نیست ، همه و همه باعث این پیامدهای شوم‌اند ، واگر اینطور نبود ، این روءسای

بد بین باسلام ،محارب به تعالیم و مبادی آن ،نمیتوانستند به‌کرسی‌حکومت برسند ، و ثروت مملکت را بدست خود داشته باشند ، و ریاست و رهبری را تصرف نمیکردند . و اگر به وسیلهٔ هوشمندی و ذکاء بسوی آن می‌جُستند و به کمک بیگانه یا به حیله و فریب و مشتبه‌سازی حکومت را بدست میگرفتند ، نیز نمی‌توانستند مدت طولانی در آن مرکز باقی بمانند .

زیرا صحت اصل است، و بیماری عارض‌است ،وتن سالم ونیرومند نفس خود را از بیماری نگه میدارد ، و اگر وقتی از اوقات به‌آن گرفتار شد ، پس نیروی دفاعیه‌ای که خداوند آن را در تن سالم بودیعه‌گذاشته است ،بر آن غالب و چیره میگردد وآن را دور میکند ،و رئیس فاسدی نمی‌تواند بر ملت حاکم شود جز موقعیکه ملت آمادگی پذیرش آن را داشته باشد ، و بی‌حمیت و تسلیم و تنبل باشد .

محاربه رهبران این جنبش با اسلام نتیجه حتمی فرهنگ و تربیت آنها است

اما تنفراین روٴسا ازاسلام وتبدیل دوستی‌به دشمنی‌نسبت به اسلام ، و ایستادگی و تلاش آنها برای دور انداختن اسلام از زندگی وجامعه ،وخلع نمودن ولخت کردن اسلام از هر قدرت و نفوذی هر چند تأسف‌آور است ،

اما جای تعجب نیست زیرا این رودرروئی و دشمنی با اسلام نتیجهٔ قطعی و اثر طبیعی نظام آموزشی است که مطابق آن تربیت یافته است ، و به فرآورده‌های آن خوشنود بوده ، و درخت بخاطر میوهٔ طبیعی‌اش نکوهش نمیشود و نباید از آن تعجب کرد ، براستی اینان ، چنانچه از تاریخ‌زندگی و پرورششان ،پیدا است ،دردامن استادان غربی و دانشمندان شرقی پرورش یافته‌اند ،واز دانشکده و دانشگاههای‌کشوری و ارتشی‌غربی بیرون آمده‌اند، و از آموزشگاهها ومراکز آموزشی شرقی همانند آن و فرماندهان و معلمین‌آن دانشگاهها کوشش میکند و حرص می‌ورزند ، که جوانان را ، جوانانیکه با خانواده‌های‌بزرگ نسبت دارند و برخی ازآنها فرزندان پادشاهان‌و روٴسای حکومت میباشند از دین و عقیده‌شان برگردانند ، و اخلاق آنها را فاسد و عملشان را بیهوده نمایند و به راههای ماهرانه و روشهای حکیمانه آنها را فسخ نمایند و بازیچه دست خود قرار دهند ، و احیانا " این گونه کارها به راهنمائی وتوصیه حکومتهای غربی‌واشارهٴآنها انجام میگرفت تا نفوذ امر خود را بر آن کشورها مسلط‌کنند ، و مصالحشان درآن تأمین نمایند و اندیشه‌ها و نظریاتیکه اساتیدومربیانشان با آنها تلقین نموده‌اند ،پذیرفته و هضم‌کرده‌اند ،و نزد ایشان مانند مسلمات و بدیهیات و مقررات علمی که پذیرای جدل و مناقشه نیست ، گشته است .

از جمله این نظریات است که‌اسلام نیروئی است از بین رفته و پایان یافته

است ، و هر صلاحیتی را برای بقا از دست داده است چه جای رهبری ، و مانند اسلحه‌ای شده است که آخرین تیرش را رها کرده و بی‌بار وبدون ذخیره مانده است ،

و اگر چاره‌ای از آن (دین) نیست ، و حیله‌ای برای نجات یافتن از آن نباشد ، پس آن قضیه‌ای شخصی است ،بین بنده و خدایش ،اجازه ندارد در قالب حیات و تشکیل جامعه دخالت کند ،همچنین برابری و مقررات بین زن و مرد بطورکلی درحقوق ، و چنگ زدن به قانونگذاری اسلامی و احکام مواریث و ارث و احوال شخصیه ـ اگرچه نص قرآن باشد ـ رمزی به رجعت و عقب برگشتن میدانند ،ودیگرچیزها ،ازنظریات و اقتناعاتیکه ،این رهبران پذیرفته‌اند ،یا مستقیما "از استادانشان ،یا از راه تقلیدو غرور به دانششان پس به اینها باورکرده‌اند ،مانندباور وایمان‌مسلمانان مخلص به اصول دینی و نصوص قطعی .

تمدن غربی با ارزشها و مفاهیمش و جهان‌بینی و پدیده‌هایش ، که تأثیری درتقدم و تاخردر میدان قدرت و نیرو و زندگی شرافتمندانه‌ندارند ، بعنوان امری مقدس در رگ ورودهٔشان‌وارد شده وبا گوشت و خونشان آمیخته است ، حتی گرفتن چنین عقیده‌ای از آنان و تبدیل آن از محالات گشته ، و ایمان دارند که این تمدن غربی و فلسفهٔ مادی ، به بالاترین درجه عقل و پیشرفت بشر رسیده‌اند ،و تعصبشان ،باین تمدن و فلسفه غربی مانع است

از اینکه بر مواضع ضعف و نامنظمی آن آگاه شوند ،چنانچه بسیاری از رجال غرب بر آن مطلع شده‌اند .

بعضی ازآنها به فلسفه‌کمونیستی ،و مبادی اشتراکی از راه تقلیدبدون دلیل ایمان ثابت دارند ، مانند ثابت قدمان حماسه آفرینانیکه به ادیان مؤمن‌اند ، لذا احتمال بررسی و نقد و خالص نمودن و اصلاح نمیدهند ، و در فکر ابداع و ابتکاری درآن یا به چه‌کیفیتی برای‌کشورشان‌ثمربخش باشد، نیستند ، فقط کورکورانه آن را تقلید مینمایند ، حال آنها در پذیرفتن و دوست داشتن تمام این فلسفه‌ها مانند حال بنی‌اسرائیلی‌هائی هستند که خداوند در قرآن درباره‌ٔ آنها حکایت میکند ، فرموده است ! "وَاُشْرِبُوافِی قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ" .

بعضی ازایشان یا بیشترشان‌راه رونده‌اند ، نه انتخاب کننده و کشیده میشوند نه رهبر و کشانندهٔ و ابزارهای منجمدی هستند در دست آنهائیکه از خارج روی آورده‌اند .

پس هنگامیکه برای این رؤساء فرصت اجرای این مبادی و عمل به آن فراهم شود ،این فرصت را غنیمت شمارند ،و عقیده وبرنامهٔ خود را تحمیل می‌نمایندو دراینجا اندازه رسوخ آنها درپذیرفتن این نظریات ،و اضطراب اهل غیرت‌از مسلمانان معلوم وشناخته میشود ، با اینکه از این رهبران و

روءسا ، جز این امید و انتظار نمیرود ، و چیزهائی از حدّت تمایل از آنها ظاهرمیگشت که بر آن دلالت داشت ،ولیکن هنوز به حکومت نرسیده بودند و چیزی در دست نداشتند ، هنگامیکه به مرکز حکم و رهبری رسیدند ،برای تطبیق نظریات خودشان هیچ فرصتی را بیهوده نگذاشتند ، و دیدند که ضمانت بقایشان در حکومت و نجاتشان از نفوذ "تجاوزگران رجعیون" که همیشه تشکیل خطر بزرگتر را برای رهبری و ریاست شان میدهند ، در آن است ،وگروهها را براین راه بوجود میآوردند ،تا اتمسفر صافی داشته باشند ، و پایه‌های حکومتشان ثابت گردد ، و هیچ خطری نماند ، و مادام این نظام کارگر و شاغل باشد ، و این درخت ثمره‌اش بدهد ، نتیجه‌ای جز این رهبری‌ها را ندارد ، و متولد نمیشود جز امثال این روءساء ، این است منطق چیزها و طبیعت کارها .

چرا کشورهای عربی گرفتار این محنت تلخ شدند

اما به چه علت این کشورهای عربی اسلامی‌که بآن اشاره‌کردیم ،چراگاه این حرکت ضد اسلامی ، و مرکب رام شدهٔ این روءسا و رهبران متنفر از اسلام، گشته است که با تمام آنچه دارند ازنیرو و اسباب وقدرت وثروت با اسلام می جنگند ،واین‌کشورها شکارگوارا و آسان این‌توطئه‌چینی هاونقشه‌ها شده‌اند،

به نظر من دو سبب دارد ، یکی داخلی و دومی خارجی

اما سبب داخـلی درونی آن است که در ابتدای گفتارم نام بردم ' خداوند پاک آن عقاب و کیفر را که بر ناسپاسی و کفران نعمت میدهد ، بر افکار و کفر اصلی نمیدهد آیه‌هائی را که به گواه این آورده‌ام بیاد آورید ، خداوند این ملتها و سرزمینهای عربی را بوسیله انتخاب و برگزیدنشان بعنوان حامل رسالت اسلام محترم داشته است و آنها را برای آن برگزیده است کتابش را بزبان آنها نازل کرده است ،وآخرین و شریفترین رسولش‌در میان آنها برانگیخته است ، بدینوسیله بر آنها منت گذاشته است ، فرموده "وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ"[1] یعنی وبیگمان قرآن شرفی است تراوقوم ترا، وقطعا" درباره‌ٔ آن ازشماسوال میشودوپیشوائی ورهبری ملتهایی راکه‌بداین دین بگروند ، ودرشبستان آن داخل‌شوند ،بدایشان داده‌است ،وزبان وعلوم وآداب وتمدن‌وعاداتشان‌رانزد این‌ملتها ،محبوب‌گردانیده‌است ، دراینها ،ایشان را تقلید نموده‌اند ، واینها را از ایشان اقتباس کرده‌اند ، و سبقت گرفتن در آن و چنگ زدن بآن ،مایهٔ فخر و مباهات شده است ، و در کمترین مدتیکه تاریخ آن را برای لغتی از لغتها شناخته باشد ،در جهان منتشر شده ،زبان دین و دانش و تالیف وتعلیم وعبادت وسیاست‌گشت ،وبسیاری ازفرزندان و نوابغ و رجال عجم آن را برلغت وآداب وتمدنشان را بر تمدن خویش، ترجیح داده‌اند ، و بود آنچه بود ،از چیزهائی که تاریخ دربارهٔ آن بحث کرده است و شعرا و نویسندگان آن را سروده‌اند ، و همیشه آثار آن باقی و

مناره روشن چشمها بوده است ازچیزهائیکه درتاریخ‌هیچ ملت و دینی نظیر آن پیدا نمی‌شود .

ولیکن بسیاری از فرزندان سرزمینهای عربی خود رابه نادانی زده‌اند و فضیلت نهضت اسلامی را منکر اند ، و ارزشهای آن را سبک انگاشته‌اند ، و بسوی قومیت و فلسفه‌های بیگانه و مبادیی که از خارج داخل شده سر بلند کرده‌اند ، گوئی اینها نعمتی از نعمتهای خداوندند ، وگوئی پیشرفته ترند از آنچه خداوند بآنها اکرام کرده، نمونه‌شان طایفهٔ بنی‌اسرائیل است که همراه حضرت موسی به پرستندگان بتان گذر کردند ، پس ازشوق این منظره و بت‌پرستی ــ که خداوندآنها را نجات داده بود ،ــ آب از دهانشان ریخت ، و گفتند : "یَا مُوسَی اجْعَلْ لَنَا اِلٰهًا کَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ" (ای موسی خدایانی برای ما بساز چنانکه آنها چند خدا دارند) .

خداونداین داستان را درقرآن‌به‌گونه‌ای حکایت میکندکه خوارداشتن بنی‌اسرائیل توحیدرا و شتابان شیفته‌شدنشان‌به بت‌پرستی را ،که‌می‌بایست قطعا " از آن نگران و گریزان باشند ، مجسم مینماید ،و در آن نفرت و غیظ شدید حضرت موسی به هولناک‌ترین شکلی آشکار است ، پس فرموده است : " . . .وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي اِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَاَتَوا عَلَی قَوْمٍ يَعْكِفُونَ عَلَی اَصْنَامٍ لَهُمْ ، قَالُوا يَا مُوسَی اجْعَلْ لَنَا اِلٰها " كَمَا لَهُمْ آلِهَه ، فَقَالَ اِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ * اِنَّ هٰؤُلَاءِ مُتَبَّرٌ مَا هُمْ فِيهِ وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * قَالَ اَغَيْرَ اللّٰهِ اَبْغِيكُمْ اِلٰهاً

وَ هُوَ فَضَّلَکُمْ عَلَی الْعَالَمِینَ*". [۱]

و بنی اسرائیل را ازدریا گذراندیم وآنها به‌گروهی رسیدندکه بر (عبادت) بتان خویش پایدار بودند ، گفتند : (ای موسی برای ما معبودی قرارده، همچنانکه ایشان را معبودانی است) . گفت : بیگمان شما گروهی هستید که نادانی میکنید . بیگمان این گروه آن (روشی) که دارند تباه وآن عمل که می‌کردند باطل است . گفت : آیا جز خدا برای شما معبودی بجویم و اوست که شما را بر جهانیان برتری داد .) .

مثال آنها حز مثال آن پسر پادشاه نیست ، که در کاخ پیدا شد و در نعمت پدرش پرورش یافت ، سپس از غذاهای ملوکانه و خوان سلطانی دوری جست ، و به ریزه‌خوان و پس مانده غذاها رغبت کرده و دوست داشت با سپوران بنشیند ، پس مورد انتقاد و سرزنش قرارگرفت ، و به انگشت‌به سوی او اشاره میشد ، و همنشینان پادشاه و خواص مجلس او را ترک کردند و به سبک عقلی و فساد ذوق متهمش نمودند .

و این است راز واقع گشتن این کشورها بمثابهٔ لقمهٔ گوارا و شکاری آسان برای این روشهای‌کینه توزانه ونهضتها برعلیه دین ،و موجهای سخت رده ،و تجاوزهای دردآور نسبت به اسلام ،و راهی برای نجات یافتن ازاین نیست ، جز برگشتن بسوی دین ، و محترم شمردن آن ، و شکر و سپاسگزاری

۱ــ سوره الاعراف : ۱۳۸ــ۱۳۹ــ۱۴۰ .

نعمت خداوند .

تمرکزدادن رؤسای بیگانه هم خود رادر ضعیف نمودن مرکز روحی و رهبری جهان اسلام، و اسباب و وسائل این ضعف

اما سبب خارجی آن استکه ، بیگانگان وروء سای غربی مصیبت‌آور و محارب با اسلام ، تمام کوشش و رنج و هوش خو را بر ضعیف گرداندن این کشورها ، که مصدر و مرکزی‌اند برای پراکندن نور و نیروی اسلام ، و بمنزلهٔ قلب است برای تمام جهان اسلام بکار می‌برند ، ومیدانندوقتیکه این‌کشورها دربرابر این دعوتها و آموزشها تسلیم شوند ، و هرج و مرج فکری و اضطراب عقیدتی و فساد اخلاقی منتشر گردد . و جهان اسلام بدون مرکز رهبری‌باقی ماند ، و رابطه‌اش با جهان‌اسلام قطع شد ، (در اینصورت)بزرگترین پیروزی را بدست آورده‌اند ، و بزرگترین قلعه از قلعه‌های اسلام را فتح نموده‌اند ، و توانسته‌اند که بر تمام جهان اسلام حکومت نمایند ، و از مبلغین و جهاد کنندگان و پیروزمندانیکه دورترین کشورها را به دین اسلام درآورده‌اند ، و بهترین ثروتها را ، از حکومت بیز نطیه مسیحی گرفته‌اند ، و مسحیت را درمیدان جنگ و دانش و تمدن شکست

داد ماند ،انتقام گیرند .

از جمله چیزهائیکه این قسمت ازجهان‌اسلام را درنظر روٴسای غربی مهمتر کرده است ، و عنایت و هم خود را بر ضعیف نمودن آن تمرکز داده است ،موقعیت جغرافیائی و استراتیژیی ،که درنقشه‌جهان سیاسی‌و درجنگی که وقوع آن در آینده دورنیست چشم‌پوشی نمیشود ،و وجودبزرگترین‌مقدار از طلای سیاه یعنی نفت که یک وقت بعنوان رگ حیاتی در کار برد جنگ و صنعت میباشد ،باضافه تمام اینها ،ارتباط قضیهٔ فلسطین‌و نهایتا "سرنوشت دولت اسرائیل با ملتهای اسلامی عربی و با منطقه‌ای که در حوزه دریای مدیترانه واقع است ، ارتباطی است سیاسی و دینی و عاطفی و عقائدی ، بخاطرتمام اینها ،یهودیت جهانی و ماسونیت ،و چیزهائیکه‌ازآنهاسرچشمه میگیرداز قانونگذاریها و مجالس و مجامع فعالیت و اندیشه‌شان ، بر تاثیر و سرایت به مراکز ریاست‌و تدبیر در این منطقه ، و حاکمیت بر روٴسا و زعما ، و بکار گرفتن آنها برای مصالح خودشان چه بدانند و چه ندانند ، ریشه دوانیده‌اند و تمرکز دارند ،و برای این موٴسسات سری یهودی ومسیحی در خاور دور و در شبه قارهٔ هند ــ با وسعت واهمیتش ــ از زمانی‌مدید ،فعالیتی شناخته نشده است مانند آنچه شناخته شده در این منطقه‌ای که احرازمقام اول را در نقشه‌های سیاسی و دینی و توسعه‌طلبی دارا است .

نیازمندی و احتیاج به پی‌ریزی نظام تربیتی در قالب تازه‌ای، و انتقال مرکز یادگیری از غرب به شرق

و راهی نیست برای متوقف کردن این کشش از رده فکری وعقیدتی‌که دارد ــ به حکم وسائل بسیارمتنوعی‌که حکومتها ،برای بوجود آوردن گروه‌ها و تکوین فرهنگ و اندیشه‌ای نو، و اثر گذاشتن در امیال و اذواق توده‌ها قرار داده‌اند ــ از چهارچوبهٔ محدودش خارج میشود .

و جامعه را در قالب جدید قرار میدهد ، جز به دو امر سومی ندارد ، اول پی‌ریزی نظام آموزشی درقالب تازه‌که تمام مواد درسی را شامل گردد ، بگونه‌ای که رهبران و فرماندهان جامعه را تربیت نمایند ، و دورانداختن تمام عناصریکه اعتماد باسلام و ابدی بودن رسالتش را ندارند ، و هیجان فکری و اضطراب عقیدتی ، وتناقض در زندگی ، و نفاق در اخلاق را باعث شده است ،و انتقال دادن مرکز عملی تکوینی فکر وآموزش عالی ، از غرب محارب اسلام ، آزاد از بند دین ، کودتا کننده بر علیه ارزشهای اخلاقی ،به شرق اسلامی ،و ازاستادان و مربیان متشکک و مشکک ،بهاستادان و مربیان مؤمن و متدین ، و مادام ریختن این نظام جدید ــ نه تلقیح و تلفیق ــ تمام نشود ، ونقل مرکز تکوین و تربیت ، انجام نگیرد پس دوام

این روش ستمگرانه از رهبران و روءسا و گردانندگان کشتی‌کشور بحالت خود باقی می‌ماند و این خطر بر سینهٔ کشورها و ملتهای اسلامی چسبیده است، آرزوی ارادتمندان و تلاش نیکوکاران مستضعف آن را برطرف نمی‌کند.

آگاه‌ساختن ملتهای اسلامی و توده‌ها به گونه‌ای که گمراه نشوند وفریب نخورند

امردوم برانگیختن عزت اسلامی درملتها و آگاه‌ساختن‌ملتهای اسلامی آگاهی عمیق و فراگیر که مانع شود از اینکه ملت لقمه گوارای آن رهبران کودتاگر بر علیه اسلام باشند، و مانع باشد از گواراساختن آنچه به خورد آنهامی‌دهندیا به‌آنها تلقین میکنند از اندیشه و افکارهای وارده ونظریات داخل شده، و از دعوتهای مخالف اسلام و از سکوت در برابر نقشه‌های بی‌دینی، و قانونهای ضد اسلامی و از تغییراتی که این رهبران در وقتهائی بوجود می‌آورند، که نه ساکتی را بحرکت درمی‌آورد و نه جنبشی را، و نه ضمانت بقای این ملتها بر راه و روش اسلام، علی‌رغم وجودمساجدومدارس و پدیده‌های فعالیت دینی و حماسهٔ دینی، مگر وقتی آگاه کننده اسلام‌باشد و در محبت آن مستغرق، و بکلی از کفر والحادو افکارجاهلیت بمعنی وسیع

نگران و متنفر باشند ، دین را بر دنیا و رضای خدا را بر رضایت صاحبان قدرت وسلطنت ترجیح دهند ،نابودی شعاری ازشعارهای‌دینش را نپذیرد ، چه جای عقیده‌ای از عقایدش را .

تأثیر عزم راسخ و صادق و کوشش پیوسته در دگرگون کردن اوضاع و دفع خطرها

ای برادارن محترم! بیگمان من بیم دارم که این وضع و حالتی که رهبران جهان اسلام بطورعموم ،و رهبران جهان عرب بطورخصوص دارند، و این واقعیت ترسناکی که بآن اشاره کرده‌ام ، ممکن است قدرت و بازوهای شما را ریزمریزه نماید ، و شما را از مقاومت و برابری با این خطر معلوم ، بازدارد ، و می‌ترسم که نومیدی به دلهای شما رخنه کند ، ولیکن به شما میگویم ــ و تاریخ اصلاح و تجدید دینی بخصوص موضوع درسی وتألیف من بوده است ، ــ و حکومتی را استثناء نمیکنم ، اگر در اینجا حکومت اسلامی بمعنی صحیح کلمه باشد ، و نه دستگاههای اسلامی راه از گناه و مسئولیتش و شکی نیست اینها بر مقاومت این طوفان سخت ،و معالجهٔ آن به روشهائی که بآن اشاره کرده‌ام ، تواناترند ،ولیکن در پرتو آگاهیم به شما میگویم ،که بیگمان تاریخ اصلاح و تجدید در حقیقت غالبا" تاریخ عزیمتها و نیروی

فردی است ، شما در تأریخ اصلاح اسلامی نمیخوانید که در آنجا جمعیاتی قراردادی بستماند برای‌محاربه با این ردّه ، ومواجه با این‌تحدی و رودرروئی و در آنجا جمعیاتی سری نبوده‌اند که نقشه‌های دقیقی را وضع کنند .

دو مثال در تاریخ مرتبه‌دیگر

و فقط دو مثال رابرای شمامی‌آورم : اول‌هنگامیکه لشگر تتار بر جهان اسلام هجوم آورد ، و تمام زیرسم اسبهاشان‌وتحت مهربانی‌آن وحشی‌هائی که مهربانی را نمی‌شناختند ، واقع شدند . و چه بدبخت است انسانی که در سایه رحمت‌کسی باشدکه رحمت را نمی‌شناسد ؟ تتارجهان اسلام را تمام از این طرف تا آن طرف ، خوار و ذلیل ساخت ، مانند زخمی که اعصاب و جسمش خـرد شده باشد ، خشک و خـرد مانند مرده ، سپس چگونه شد ؟

آیا شنیده‌اید که دانشمندان معاصر پنهانی درجائی گرد آمده باشند و قراری گذاشته باشند ، یا قانونی‌را به رأی‌اکثریت‌گذرانده باشند ، بگویند : که ما بیگمان هم‌اکنون با این خطرمصیبت‌آوربجنگیم ، این شرآشکار فراگیر ، این به مبارزه خواستن که اسلام و مسلمین را دربرگرفته .

ولیکن مسلمین این تحدّی را پذیرفته‌اند ، و مرد انیکه نامشان نیست ، بلکه تاریخ نام آنها را نمی‌شناسد ، دانشمندان خداشناس مخلص ، قیام کردند ،

گفتند: بیگمان ما نمی‌توانیم به شمشیر با شمشیر آنها روبروشویم ، براستی شمشیراسلام مدت زمان طولانی است‌که شکسته است ،ولیکن‌ما همیشه چراغ ایمان را برمی‌داریم ، و همیشه اسلام تازه و حیاتبخش است ، بیگمان‌ما این وحشی‌هائیکه جهان اسلام را در فرمان خود قرار داده‌اند ،تسلیم مأموریت دائمی اسلام انسانی، و شریعت پاک آسانش میکنیم .

در دلهای آنهائیکه کشورها و زمینهای ما را فتح نموده و ذریت ما را به برده‌گرفته‌اند ،اسلام و محبت اسلام داخل میکنیم ،و تاریخ‌نگاران غربی میگویند که در این هنگام دربین مسیحی و اسلام‌رقابت شدیدی بوده‌است ، کدام یک بر این تتاریهای بت‌پرست نادان غالب میشوند و بطرف خود جذبشان میکنند ، و تمام قرائن و دلائل بر این بود که مسیحیت در این میدان سبقت میگیرد ،و قصب‌السبق را احراز وبدست‌می‌آورد ،زیرامسیحیت از این حوادث کنار بود ، و مسلمانان بودند که این وحشی‌هارا که چندقرن است در وضع خوراک نارسای خود محصورند و در شهر و روستاهایشان در آسیای وسطی قراردارند ،ارتباطی با عالم خارج ندارند ،به هیجان‌آوردند و این فتنهٔ‌خوابیده را بوسیله نادانی وکم‌عاقبت‌بینی‌یکی‌ازپادشاهانشان [1]

۱ــ علاءالدین خوارزم شاه ۵۹۶ــ۶۱۷ هجری که جماعتی از بازرگانان آنها را کشت و هنگامیکه سفراء را نزد او فرستادند ، به‌آنها اهانت کرد وبطور زشت و ناپسندی راند ، برای تفصیل آن به‌کتاب "رجال الفکرو الدعوه فی الاسلام" جزء اول ص ۲۹۴ ــ ۳۰۵، مراجعه کنید .

بیدار کردند .

ولیکن چه بود ؟ اسلام پیروز شد ، و تمامی تتار اسلام آوردند ، و در میان ایشان دانشمندان و فقهاء و عابدان و زاهدان وموءلفین و مجاهدینی داشته‌اند ، و از ایشان کسانی بوده‌اندکه دولت نیرومند اسلامی را دراطراف جهان بنیان گذاشته‌اند ، از جمله حکومت عثمانی که مدت پنج قرن پرچم بلند اسلام را در دل اروپا باهتزاز درآورده‌اند ، و از جمله حکومت اسلامی مغول که در کشور هند برپا شد ، و در این گفتار دربارهٔ آن بحث کرده‌ام ، بیگمان اسلام در این معرکه بر مسیحیت پیروز شد ، چون تعالیم اسلام به فطرت و عقل نزدیکتر است ، و بر تنظیم زندگی و پیشرفت تمدن ورهبری حکومتها ، از مسیحیت سلبی که از زندگی کنار است ، تواناتر است ، و بیگمان اخلاص مبلغین و علمای اسلام درآن عصر ، بالاتر از اخلاص مبلغین مسیحی بوده است ، و نیز برای اینکه اندیشه و بررسی مالک عقلشان شده و برمشاعر آنها مستولی‌گشته است ، و مانند ما در مهربانی که تنها فرزندش را ازدست داده است ، بودند ، و این قَضِیّه نسبتی که با مسلمین داشت با مسیحیت نداشت ، وکودکی که فریاد میزند مانند آن نیست‌که از یاد مادر رفته است ، تاریخ- باوجودعدم استیفای آن به اخبار اسلام تتاری ، و اسباب آن ، و کسانیکه دراین‌باره دارای فضل بوده‌اند ، و همیشه تاریخ اسلام تتاری‌ناتمام و نارسا بوده ، در انتظار تاریخ نگار همت عالی محقق بوده است- دربارهٔ

بزرگواری و مفاخر فردی، و از اشخاصیکه سبب اسلام آوردن صدها هزار از تتاریها ،وداخل شدن سرتاسرحکومت تاتاری در اسلام تحقیق‌کرده است ،[۱] و این جز برای شدت اخلاص و ارادت و دردمندی و خداشناسی‌شان نبوده است ، و این از جمله هزارها داستان تاریخی است که تاریخ آن را ضایع و بی‌اهمیت گردانیده است ، و از جملهٔ سبب این ضایع گردانیدن ، و عدم اطلاع مردم برآن ،شدت حرص آن بزرگواران برپنهان ساختن نام خودشان است ، تا در این کار و مجاهدت بهره‌ای برای نفس و شیطانشان نباشد . مثال دومی را نام‌میبرم ،وآن‌بزرگترین‌خطری‌بود درعهدسلطان‌جلال‌الدین اکبر که گردن اسلام و مسلمین را زد ، و دربارهٔ تصمیم او بر تبدیل نمودن شبه قاره هند از اسلام به برهمائی بحث کرده‌ام ، و به‌دینی که عقاید و تقالید و شعایرش را برابر هم آمیخته است و مرحله انتقالی قطعی بود که تاریخ اسلامی هند ، مرحله دقیق‌تر از آن رانشناخته بود ، آیا میدانید چگونه هند اسلامی توانست دین و عقیدهٔ خود را نگه دارد ، و چگونه جامعهٔ اسلامی که در چنگال این پادشاه نیرومند بیرون آمد که به کلی حیات و قدرت‌را ازتمام اسلام گرفته بود ،و مذهب براهمه را درآغوش

۱ــ بر سبیل مثال ، داستان اسلام‌آوردن امیر طغرل تیمور پادشاه کاشغر یکی از پادشاهان بزرگ را که بخاطر گفتاری که بین او و شیخ جمال‌الدین ایرانی‌رفته است بخوانید . تالیف آرنله ص ۲۶۵ــ۲۶۷ و این داستان در کتاب "رجال الکفر و الدعوه فی‌الاسلام" جزء اول ۳۱۸ــ۳۲۰ ،مذکوراست .

گرفت : و پیرو بی‌دینان و زنادقه از علمای دین و فلسفه گردید ،درحالیکه عده‌ای از بزرگان هوشمند و نویسندگان و موءلفین و دانشمندان فلسفه و علوم عقلیه، پیرامون او جمع شده بودند ،[1] که مشک او را باد می‌کردند ، و در مدح و ثنای او از حد میگذشتند ، و او را به درجه "مجتهد مطلق، و فاتح هزارهٔ دوم میرسانیدند ،و خیال‌میکردندکه نبوت حضرت محمد صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در هزارهٔ اول پایان یافته، و سلطان است صاحب و امام دورهٔ دوم هزاره[2]

بیگمان آن ، بزرگواری و مفاخر یک مرد بود ، بنام شیخ احمد پسر عبدالاحد سر هندی (متوفی بتاریخ ۱۰۳۴ه) این مرد نسبش به حضرت عمر میرسید ، اما کلمه‌ای گفته است که هنگام مرتد شدن و سرپیچی کردن بعضی از مسلمانان پس از فوت حضرت رسول از دادن زکات ،امام و پیشوای مسلمین ابوبکر صدیق آن کلمه راگفته بود ،فرمودند : "أَيَنْقُصُ الدِّينُ وَ أَنَا

۱ــ رساله‌های لطیف و دلربای او (امام ربانی) را در تصویر غربت اسلام ، و غلبهٔ‌کفردرآخر عهد سلطان جلال الدین اکبر و تزویر و ترفندهای دولت مردان زیرک دشمنان‌اسلام ،درمجموعه رساله‌های‌جاودانهٔ‌فارسی‌اش‌للاسلام والمسلمین ، و سیرت فراوان و پر برکتش را در جزء ششم از کتاب نزهته‌الخواطر "بخوان‌سیرت‌بسیارمعطرش‌رادرجزء ششم از "نزهته الخواطر" ملاحظه کن .

حَيٌّ؟" آیا دین ناقص‌میشود درحالیکه من‌زنده باشم .واین گفت : "أَيَنْقَرِضُ الْإِسْلَامُ مِنَ الْهِنْدِ وَأَنَا حَيٌّ؟" آیا اسلام از هند پایان می‌یابد و من زنده باشم . از آن هنگام تمام استعدادها و نیروهای روحی و علمی خود را برای تحقق یک هدف متمرکزساخت ،وآن باقی ماندن هند درپناه و دامن اسلام، و تحت پرچم نُبُوَّتْ حضرت محمّد علیه الصلاةُ و السلام ،ونجات‌دادن این کشورهای‌اصیل در اسلام از رِدَّهُ عقیدتی و تمدنی که بـانی و جلودار آن ، رده اکبر ملک‌بودکه‌خودرا در آن عصر باسلام نسبت میداد .

واین‌هدف تنـها هم وقصدشیخ احمدشده بود ،و برمشاعر و اندیشه‌اش غالب‌گشت ،گوئی براخگرآتش‌میگردد ،وبرخارسعدان‌میخوابد ،خون‌میگرید بر اینکه‌اسلام‌درخانه‌اش‌غریب‌است ،وهشدارمیدهدبه‌خطری‌که‌وجودوبقایش‌تمام کشورهائی را که مسلمانان به پاکترین و پر بـهاترین خونشان آن را آبیاری کرده‌اند ، فراگیرد ، و مسلمانان در آن مانند یتیمی که بر سفره انسان لئیم باشد ، گشتند چنانچه طارق‌ابن‌زیاد فاتح اندلس گفته است ، و در تحقیق این هدف بـه هر وسیله‌ای کمک گرفت ، از پیوستن به مردان درباری و نامه نوشتن بآنـها و تأثیرگذاشتن بر اندیشه‌شان ، و برانگیختن غیرت و حمیت اسلامی درآنـها ، و نـهضت و حرکت دادن به همتشان برای پیروزی اسلام، و از تربیت مبلغین و مربیان و نصب نمودن آنـها در مرزهای اسلام و مراکز حساس، و توجیه آنـها در ایستادگی در این هنگام و موقع ، و دعوت کردن

به اسلام ، و کوشش در اعلای شعایر دین ، و احیای سنتهای پیغمبر ، و نشر دانشهای سودمند ، و جنگیدن با تمام انواع بدعت و محدثات ، و دفاع از عقیده اهل سنت ، و غیر اینها از وسائلی‌که در عصر خود ممکن بود ، و تمام اینها با خودداری و نخواستن مقامهای رسمی ، و زهد و قناعت ، و عزت نفس ، و اکتفا به تعلیم و تربیت ، و تزکیه نفوس ، ودعوت‌مردم‌بسوی‌خداوند .

پیدا است ، کوششهای شجاعانهٔ او به پشتیبانی مردم فراگیر میشود ، و تمام قرائن و شواهد دلالت میکند براینکه اسلام دراین‌کشورها نفس آخر را میکشد ، و روزگارش بآخر رسیده‌است و (اکنون)دارد درخت آن میوه میدهد ، و حرکت تحول آرام آرام و کم کم در خانوادهٔ سلطنت و رجال درباری و ارکان دولت ، ظاهر میشود ، و به گذشت روزگار ، نیرومند وآشکار و واضح میگردد ، و ملک اکبر می‌میرد ، و نمیدانیم بر چه حالی میمیرد مرد ، و فرزندش سلطان‌نورالدین جهانگیر (۹۷۷–۱۰۳۶ھ)جانشین او میشود ، و نسبت به شیخ احمد با محبت و احترام رفتار مینماید ، و به نصیحت و اندرزهای او گوش فرامیدهد ، و برعلیه بسیاری‌از روشهای پدرش وتازه‌هائی که بوجود آورده است ، حکم میکند ، سپس شهاب‌الدین محمد شاهجهان (۱۰۰۰–۱۰۷۶ھ)جانشین او میشودکه همه مردم ، مفاخر معماری بی‌نظیرش را میشناسند ، "تاج محل" ، و می‌توانید مقدار پایداری او را بوسیلهٔ آنچه که‌تاریخ‌روایت‌کرده‌است ، دریابید ، بیگمان‌اووقتی‌که بر تخت طاووسی نشست

که از طلای خالص ریخته شده بود ، و به‌گوهرهای گرانقیمت و دُرّهای قیمتی مزیّن شده بود ، و صدها هزار از نُقود خرج آن شده بود ، از همان ساعت فرودآمد ، و گفت : فرعون احمق و کم‌عقل بود ، بر تختی که از چوب درست شده بود ، به چهار زانو نشست ، و به خداوند کافر شد ، و گفت : "من خدای بزرگ شما هستم" و بدان من‌کسی‌ام می‌نشینم بر این تخت ، و به سپاس آن سجده خدای بزرگ را می‌برم ، سپس به زمین افتاد و سجده کرد .

سپس سلطان محی‌الدین اورنک زیب عالمگیر (۱۰۲۸–۱۱۱۸هـ) جانشین او میشود ، آن پادشاه صالح ، فقیه زاهد ، غیرتمند مبارز ، زنده کننده‌ٔ بسیاری از سنّتها و شعائر اسلامی ، نابود کننده‌ٔ بسیاری از بدعتها وآثار جاهلیت ، آنکه اسم جدش ، اکبر را می‌برده میگفت : اَلْجَدُّ الْاَکْفَرُ ، و او فرمان داد به تدوین قانون بر پایهٔ احکام اسلام ، و نصوص شرعی ، تا دستوری برای کشورها و مرجعی در حیات فردی و اجتماعی باشد ، و به "اَلْفَتَاوَیْ اَلْعَالَمْگیریه" نامیده شد ، ودرکشورهای‌عربی به "اَلْفَتَاوَیْ‌الْهِنْدِیَّه" شهرت یافت ، وآن مصدر بزرگی ازمصدرهای فقه حنفی درعصر اخیراعتبار میشود ، و در قضاء وحکم و رفع اختلاقات در کار مسلمانان بخصوص در محاکم هندی از زمان انگلیس ، مورد اعتماد بوده است ، و این پادشاه که پس‌ازامپراطور (اشوکا) بزرگترین قطعه موحّده را دراین قاره حکومت میکرد ، جز ازکسب دست خود نمی‌خورد ، یک نوع کلاه را میدوخت و میفروخت و از قیمت آن می‌خورد ، و او کسی است که دفعهٔ دیگر کشور هند را به حیات و

حکم اسلامی برگرداند ، و چشمهای دوخته شده به کشورها را ردّ نمود ، و آینده اسلام را برای مدت طولانی نگه داشت ، چنانچه خلیفه‌های نیرومند نگه میداشتند ، و برای امور مسلمانان حکام و پیشوایان خردمند می‌بود ، و ناسپاسی نعمت خدا را نمیکردند ، و حاکمیت این‌کشورها را با دست آهنین و عقلی توانا میکردند ، قطعا " اسلام دارای تاریخی روشن و طولانی میشد ، و دولت اسلامی پایان نمی‌یافت ، و واقع نمیشد آنچه واقع شد ازچیزهائی که همه می‌شناسید .

دراین تحولات بزرگ ، و انقلابات عجیب ، وتازه شدن اسلام ، فضیلت و بزرگواری به چه کسی برمیگردد ؟همه این بزرگواری درا ین به همت مردی که نامش شیخ احمدبن‌عبدالاحد سرهندی است برمیگردد ، وعلی‌رغم تغییر زمان و پیچیدگی امور ، و پایان عصر حکومتهای شخصی ، و جانشین شدن توده‌ها و ملتها ، همواره تکیه و اعتماد بر نفسهای مؤمنه است ، نفسهای خاشع و پارسا ، همت بلند ، دوراندیش ، قَوِیُّ الْاِرادة که با خدای بزرگ پیمان دهد که این مبارزه رودرروئی را بخاطر اسلام و مسلمین بپذیرد ، و دربرابر این ردهٔ عقیدتی و فکری و تمدنی که مانند سیل ویرانگر طغیانگر است ایستادگی کرد ، که کلام حضرت ابوبکر صدیق ـ رضی الله عنه ـ "اَیُنْقَصُ الدِّینُ وَاَنَاحَیٌّ " را ، مبداء و شعار خود ساخته است ، و به این هدف که برترازآن نیست ، تمام حیات و لذات ومواهب را می‌بخشد ، و برای‌حیات او ارزش و اندازه‌ای نیست در صورتی که این هدف تحقق نیابد .

برای اصلاح و مبارزه یك روش نیست و لیکن اعتماد بر صداقت و عزم است:

و براستی من وقتی دو نمونه زیبا برای تجدید وبرگرداندن اسلام به مرکزحیاتی خود و حرکت دادن اسلام جدید ،که تاریخ یکی از آنها به قرن هفتم هجری ، و دومی به قرن یازدهم هجری برمیگردد ،بیان‌میکنم ،بیگمان بر یک روش تنها از اصلاح و مبارزه و دفاع از اسلام ، اصرار ندارم ، برای هر عصری روشی است ، و برای هر شهری وضع بخصوصی است ، و برای هر جامعه و خانواده‌ای ، وسائل و امکانات خود میباشد ، و قرآن میفرماید: "وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ" برای آنها تا میتوانید از نیرو آماده کنید، و حدیث نبوی‌میفرماید "اَلْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ حَيْثُ وَجَدَهَا فَهُوَ أَحَقُّ بِهَا" حکمت و آگاهی گمشده انسان مؤمن است ، در هر جا آن را یافت پس او سزاوارتر است به‌آن ، ولیکن بیگمان ، بر قوت اراده ، و صحت عزیمت ، و تملک اندیشه ، و روشنی هدف ، اصرار دارم ، وآن چیزی است که در این دو مثالی که برای شما آورده‌ام ، بوضوح مجسم است ، و صدق الله العظیم "لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ" . براستی در داستانهای آنها (پیغمبران) پند و اندرز است برای خردمندان.

امانت و پیمان:

شما ای جوانان اسلام بر مرزی از مرزهای اسلام میباشید ،پس آنهائیکه قبل از شما بوده اند ،نمی‌آیند ،بیگمان شما به عزم راسخ خودمی‌توانیدکه چیزی را تحقق بخشید ، که هیچ مؤسسهٔ بزرگی ، و حکومتهای فراوانی ،نتوانسته است به‌آن تحقق بخشد ، پس (هر هدفی) ملابس و قیود و مشاکل خود را دارد ، و فضای بخصوصی ، و مصالح معینی که بآن مربوط است ، دارد ، این امانتی است بر گردن شما ، آن را به کشور و شهر خود برگردانید ، و با آن زندگی کنید ،و بر آن بمیرید ،و در اینجا مدینه با وجود بلندی این مکان ، غزوهٔ احد واقع شده و در بین مردم شایع شده بود که پیغمبر خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شهید شده است ،و مردی به مردانی از مسلمانان گذرکرد ، که با دست به زمین افتاده اند ،گفت: چه چیزی شما را نشانده است؟گفتند: کشتن رسول خدا صلی الله علیه و سلم ، گفت: پس چکارمیکنید به زندگی پس از او ،بلند شوید ،و بمیرید بر آنچه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ، بر آن مرده است ، سپس مقابل آن گروه ایستاد و جنگ کرد تا کشته شد[۲]

"اَلَا فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ فَرُبَّ مُبَلَّغٍ اَوْعَى مِنْ سَامِعٍ" هشدار پس باید آنکه حاضر است به‌آنکه غایب بوده فرمان و او امر را برساند ،پس بسیارند کسانیکه تبلیغ به‌آنها میرسد آگاهتر و با حافظتر است از آن که شخصا" حدیث را شنیده است .